

نوع مقاله پژوهشی

عوامل ملی و بین‌المللی وقوع چالش‌های امنیتی در افغانستان (۲۰۰۸-۲۰۲۱)

ضیاءالدین عثمانی^۱، سید امیر نیاکوئی^۲، رضا سیمبر^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۷

چکیده

وقوع بحران‌های امنیتی در افغانستان، با سقوط رژیم طالبان و نقش آفرینی ایالات متحده و ناتو در این کشور بین سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۱۱ فروکش کرد؛ با این حال، از سال ۲۰۰۸ به این سو، میزان خشونت‌ها، تلفات انسانی، حمله‌های هراس افکنانه، فعالیت گروه‌های هراس افکن و جنگ سالاران، احساس ناامنی شهروندان عادی و نخبگان سیاسی، و همچنین تزلزل نهادها و نظام سیاسی افغانستان افزایش یافت و حمایت بازیگران منطقه‌ای از گروه‌های غیردولتی و محلی، به مرور زمان علنی‌تر شد. این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که «چه عواملی زمینه‌ساز گسترش ناامنی و بحران‌های امنیتی در افغانستان از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۱ شده‌اند؟» برای پاسخ‌گویی به این پرسش، از نظریه‌های امنیتی و به‌ویژه از رویکردهای باری بوزان، محمد ایوب، و ریچارد لیتل استفاده کرده‌ایم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، ناهمسویی درباره‌ی ایده‌ی دولت، متأثر از قومیت و مذهب، جامعه‌ی چندپاره، کاهش مشروعیت حکومت، گروه‌های هراس افکن و جنگ سالاران، و ارتباط این عوامل با محیط امنیتی نیروهای نامتقارن (محیط امنیتی افغانستان و پاکستان و افغانستان و ایران) موجب شکل‌گیری و گسترش چالش‌های امنیتی در افغانستان از سال ۲۰۰۸ به این سو شده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، تهدیدهای امنیتی، ایران، پاکستان، محیط امنیتی

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران ziyauddinmansani@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران (نویسنده مسئول) niakooe@gmail.com

۳. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران rezasimbar@hitmail.com

The impact of national and international factors on security challenges Afghanistan (2021-2008)

Ziaolldin Osmani¹, Seyed Amir Niakooee², Reza Simbar³

Abstract

The security crisis in Afghanistan decreased between 2001-2008 due to the fall of the Taliban regime and the role of the United States and NATO in that country. However, violence, casualties, terrorist attacks, the activities of terrorist groups and warlords, feelings of insecurity among ordinary citizens and political elites, as well as the instability of Afghanistan's institutions and political system, have increased since 2008. Simultaneously, the role of regional actors in supporting non-governmental and local groups have expanded over time. This article seeks to answer the question of what factors contributed to the spread of insecurity and security crises in Afghanistan from since 2008? To answer this question, security theories and in particular the approaches of Barry Buzan, Mohammad Ayoob, and Richard Little have been used. The findings illustrate that differences in the idea of government influenced by ethnicity and religion, fragmented society, declining government legitimacy, terrorist groups and warlords and the relationship of these factors with the security environment in which more powerful states such as Pakistan are playing have expanded Afghanistan's security challenges since 2008.

Keywords: Afghanistan, Security treats, Iran, Pakistan, Security environment

1. M.A of International Relations, University of Guilan. Ziyauddinosmani@gmail.com

2. Associate Professor of Political Science, University of Guilan

(Corresponding Author) Niakooee@gmail.com

3. Professor of Political Science, University of Guilan. Rezasimbar@hotmail.com

مقدمه

جغرافیای کنونی افغانستان که سه منطقه جنوب آسیا، آسیای مرکزی، و غرب آسیا را به هم وصل می‌کند، در اواخر قرن ۱۹ و در نتیجه رقابت و تهدیدهای امنیتی میان امپراتوری هند بریتانیا و روسیه تزاری، به منطقه حائل بین دو امپراتوری تبدیل شد. مرزها به گونه‌ای مصنوعی تعیین و بافت جمعیت به صورت مصنوعی به هم زده شد و جغرافیایی با تنوع فرهنگی، نژادی، زبانی، و انسانی شکل گرفت. نخستین بار امیر عبدالرحمان خان، در سال ۱۸۸۰ میلادی در این سرزمین شروع به دولت‌سازی به معنای مدرن کرد؛ ولی نتوانست نهادهای سیاسی‌ای مانند شورای ملی، قوه قضائیه، دیوان‌سالاری، و... را برای برقراری ارتباط بین جامعه و دولت، ایجاد کند. پس از او نیز مسئله چگونگی ارتباط دولت، جامعه، و گروه‌ها، دامن‌گیر افغانستان شد. عبدالرحمن، بنیان‌گذار پدیده جدید دولت ملی در افغانستان، فردی محافظه‌کار بود و ویژگی‌های محافظه‌کاری، انزوای سیاسی، و بازی با اقوام به منظور حفظ ثبات دولت مرکزی در افغانستان را به ارث گذاشت. افغانستان پس از امیر و در نتیجه اصلاحات نوه او (امان‌الله خان)، در سال ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ جنگ داخلی را تجربه کرد. البته جرقه اولیه جنگ داخلی ۱۹۲۹-۱۹۲۸، با جدال مدرنیته و محافظه‌کاری در جامعه افغانستان زده شد؛ البته قومیت و عوامل بیرونی نیز در این جنگ نقش داشتند. افغانستان، بین سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۳۰ ثبات سیاسی را تجربه کرد؛ زیرا خان‌ها و سران قبایل، توانایی به‌چالش کشیدن دولت را نداشتند، دولت تا حاشیه‌های کشور نفوذ داشت، و انتقال قدرت بدون خونریزی انجام شد. در این زمان، افغانستان در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی و هند بریتانیا - که جای خود را پس از ۱۹۴۵ به هند و پاکستان داد - قرار داشت. هند و پاکستان نیز تهدیدهای امنیتی هند بریتانیایی را به ارث بردند و افغانستان، پس از ۱۹۴۵، به معضل امنیتی رقابت هند و پاکستان تبدیل شد. این وضعیت را می‌توان در حمایت پاکستان از گروه‌های جناح راست افغانستان پیش از سال ۱۹۷۸ مشاهده کرد.

با کودتای آوریل ۱۹۷۸، مدرن‌سازی افراطی به رهبری احزاب متأثر از مسکو که از پیشتر آغاز شده بود، شکاف شهر و روستا، و قساوت جناح چپ در برابر جناح راست اوج گرفت، هویت‌های قومی بسیج و جامعه افغانستان قطبی شد. انسجام سیاسی-اجتماعی نیز با ورود نیروهای شوروی به افغانستان و حمایت ایالات متحده از گروه‌های مخالف رژیم افغانستان کاهش یافت. کاهش انسجام سیاسی افغانستان، زمینه‌ساز بروز جنگ نیابتی، جنگ داخلی، بی‌ثباتی سیاسی، و مخالفت با رژیم طالبان از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۱ شد.

• جنگ نیابتی: جنگ نیابتی در طول ۱۴ سال نخست، در جدال ایده‌های احزاب کمونیست افغانستان و اسلام‌گراها ریشه داشت و در این مدت، جدال مسلحانه بین حکومت و گروه‌های مخالف آن جریان داشت.

• جنگ داخلی: در طول ۴ سال جنگ داخلی با زمینه‌های قومی، ایده دولت ملی به ضعف گرایید و گروه‌های مختلف برای کنترل نهادهای دولت با یکدیگر مبارزه می‌کردند.

• مخالفت با رژیم طالبان: در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، گروه‌های قومی رقیب حکومت که با حکومت تضاد ایدئولوژیک نداشتند، به نهادهای دولت فشار وارد می‌کردند تا در قدرت سیاسی شریک شوند.

از سال ۲۰۰۱ تاکنون، نظام جمهوری اسلامی در افغانستان حاکم بوده است. این نظام، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸، با توجه به مشارکت زیاد مردم در انتخابات سال ۲۰۰۴، دارای مشروعیت نسبتاً بالایی بود و مخالفان سیاسی و اعتقادی اندکی داشت؛ زیرا گروه‌های ایدئولوژیکمانند طالبان، اعلان موجودیت نکرده یا ضعیف بودند. گفتنی است، طالبان که در اواخر سال ۲۰۰۶ بار دیگر اعلام موجودیت کرد، در ابتدا بیشتر در نواحی قندهار و هلمند فعالیت داشت؛ باین حال، این جریان در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ انسجام بیشتری یافت و بار دیگر تحركات خود را از حاشیه به سوی پایتخت گسترش دادند. به نظر نویسندگان پژوهش حاضر، قدرت‌یابی دوباره و گسترش تحركات این گروه در سال ۲۰۰۸ و همچنین، بحران انتخاباتی سال ۲۰۰۹ - که شکنندگی سیاسی نهادها و بحران سیاسی در پایتخت را نمایان کرد - مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر روند رخدادهای پس از ۲۰۰۸ بوده‌اند. در واقع، باید توجه داشت که پس از سال ۲۰۰۸، فعالیت گروه‌های مخالف دولت افزایش یافت؛ مردم به سبب وقوع انفجارها و عملیات انتحاری فراوان احساس ناامنی می‌کردند؛ به دلیل آغاز فعالیت شاخه خراسان داعش، کنترل حکومت مرکزی بر مناطق حاشیه‌ای کاهش یافت و علنی‌تر شد؛ کارآمدی ساختارهای دموکراتیک با انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۹ زیر سؤال رفت؛ مشروعیت حکومت آسیب دید؛ جنگ و تلفات نظامی و غیرنظامی آن شدت گرفت؛ و حمایت ایران و پاکستان از گروه‌های مخالف دولت افغانستان علنی شد. با توجه به این معضلات، در این مقاله تلاش کرده‌ایم به این پرسش پاسخ دهیم که «کدام عوامل، زمینه‌ساز ناامنی (چالش‌های امنیتی) در افغانستان از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۱ شده‌اند؟»

۱. پیشینه پژوهش

درباره بحران‌های امنیتی در افغانستان و تأثیر عواملی چون دولت‌سازی یا حضور نیروهای ناتو در این کشور، پژوهش‌هایی انجام شده است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌ایم.

امین سیکل (۲۰۱۳) در مقاله‌ای با عنوان «گرایش افغانستان به سمت منطقه»، مسائل داخلی افغانستان و امنیت منطقه را بررسی کرده است. وی افغانستان را دارای اجتماع‌های انسانی کوچک و متکثر و تکثر

اجتماعی را موجب شکل‌گیری رهبران قومی قدرتمند می‌داند؛ وجود اجتماع‌های انسانی کوچک، سبب وفاداری گروه‌های حاشیه‌ای کشور به رهبر قومی شده و در نبود وفاداری این اجتماع‌های انسانی به حکومت مرکزی، نهادهای دولت ضعیف می‌شوند. وی همچنین، ناامنی و بی‌ثباتی موجود در افغانستان را معلول نهادهای ناکارا می‌داند (Saikhal, 2013). سیکل با نگاه از بالا به پایین خود، نهادهای کشور را به دید گروه‌ها و نگاه گروه‌ها را به دولت ربط نداده است.

محمود باهوش فاردقی و پیمان زنگنه (۲۰۱۷) نیز در مقاله‌ای با عنوان «بررسی روند ملت‌دولت‌سازی در دوران پساجنگ سرد در افغانستان (با تأکید بر سه بعد بین‌المللی، منطقه‌ای، و داخلی)» کوشیده‌اند، موانع دولت‌سازی در ابعاد داخلی، رقابت‌های منطقه‌ای، و اولویت‌های سطح بین‌الملل را توضیح دهند (Bahoosh Fardeghi & Zanganeh, 2016).

میشل بهاتیا و مارک سیدرا (۲۰۰۸) در کتابی با عنوان «افغانستان، اسلحه، و منازعه: گروه‌های مسلح، خلع سلاح، و امنیت در جامعه پس از جنگ» مسئله امنیت در افغانستان را از زاویه ابزار جنگی و نظامی، امنیت شهروندان پس از سال ۲۰۰۱، و نقش آفرینی فرماندهان پرنفوذ جهادی، بررسی کرده‌اند. بهاتیا و سیدرا بر این نظرند که وجود اسلحه و مواد منفجره، تهدید بالقوه و بی‌ثبات‌کننده وضعیت دولت و حکومت افغانستان به‌شمار نمی‌آیند؛ بلکه دستیابی هراس‌افکنان مخالف دولت (حکومت) و قاچاقچیان مواد مخدر به مواد انفجاری و اسلحه، زمینه‌ساز شکل‌گیری تهدیدهایی علیه دولت افغانستان خواهد شد (Bhatia & Sedra, 2008). در این نوشته بهاتیا و سیدرا، نگاه سخت‌افزار گونه به امنیت، پررنگ است و به آنچه (باور و قوه شتاب‌دهنده) اسلحه را به ابزاری برای تهدید دولت (حکومت) افغانستان تبدیل می‌کند، توجهی نداشته‌اند.

اگرچه در این پژوهش‌ها به مسائلی چون ناکارایی ساختارها، ریشه‌های فعالیت خشونت‌آمیز، امنیت متأثر از منطقه افغانستان (هند و پاکستان)، خروج نیروهای خارجی در سال ۲۰۱۴، جنگ سالاران، امنیت در مناطق روستایی، و ناامنی ناشی از اسلحه و جنگ‌های داخلی اشاره شده است، اما از منظر نظریه‌های امنیتی و تعامل سطوح داخلی و محیط بین‌المللی کمتر به این موضوع توجه شده است. در واقع، پژوهش حاضر تلاش کرده است، از ایده‌های بوزان درباره امنیت دولت‌ها، دیدگاه محمد ایوب درباره تهدیدهای امنیتی دولت‌های جهان سوم، و شاخص‌سازی ریچارد لیتل درباره حکومت و نوع محیط امنیتی، برای تحلیل تهدیدهای امنیتی افغانستان استفاده کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

برای درک بهتر بحران‌های امنیتی دولت‌ها، بهتر است گذار کوتاهی به ماهیت دولت و اجزای آن داشته باشیم. بوزان، هنگام بررسی دولت به سه مؤلفه ایده دولت، نهادهای تجلی‌بخش دولت، و بنیان فیزیکی دولت به‌عنوان اجزای تشکیل‌دهنده دولت اشاره و تهدید وارد شده به این بخش‌ها را تهدیدی برای دولت به‌شمار می‌آورد (Buzan, 1983: 40). در ادامه دو مؤلفه نخست را بررسی خواهیم کرد.

• ایده دولت: به‌معنای تصویری است که ملت از دولت در ذهن دارند. بوزان، ایده دولت را به دو بخش تقسیم کرده است: هدف و شکل دولت.

○ هدف دولت: هدف دولت، ایجاد نظم اجتماعی، ارائه خدمات جمعی (امنیتی، قضایی، اقتصادی...)، دفاع از ملت در برابر تهدیدهای خارجی، و دفاع از امنیت ملی است؛ بنابراین، شهروندان دولت برای دسترسی به خدمات جمعی، نظم اجتماعی، و محافظت از تهدیدهای خارجی به اقتدار دولت پناه می‌برند؛

○ شکل دولت: شکل دولت به ایدئولوژی سازمان‌دهنده دولت در ذهن ملت گفته می‌شود مانند: اسلام، دموکراسی، جمهوریت، و... ایدئولوژی‌های متفاوت می‌توانند به‌عنوان ایده سازمان‌دهنده دولت به کار روند (Buzan, 1983: 50).

ایده حاکم بر دولت، دولت را با نهادهای حکومت ارتباط می‌دهد و ایده دولت در قالب نهادهای دولت بازتاب می‌یابد. تهدید ایجاد شده برای همه دولت‌ها، ناشی از تفاوت ایده‌های مرتبط به دولت میان شهروندان و ناهماهنگی ایده مردم با نهادهای یک دولت است.

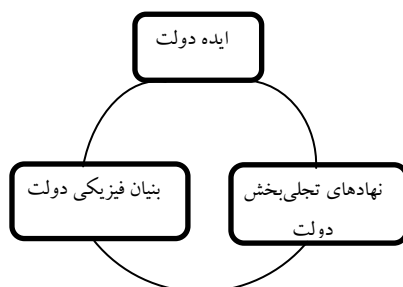
• نهادهای تجلی‌بخش دولت: این نهادها در شکل دستگاه حکومت (قوه‌های مقننه، قضائیه، و مجریه)، قوانین، و هنجارها بازتاب می‌یابد. هنگامی که توازن بین ایده و نهادها به هم بخورد و نهادها، نماینده جمعیت اندکی از ملت باشند، تهدیدهای امنیتی وارد شده بر دولت شکل می‌گیرند. تهدید امنیتی ایجاد شده برای نهادهای دولت (که بازتاب ایده دولت هستند) اگر در نتیجه فشار و زور باشد، موجب تغییر و تبدیل در نهادهای دولتی و اگر ناشی از ایده‌های متفاوت با ایده حاکم دولت باشد، موجب کاهش مشروعیت و درازمدت سبب از بین رفتن نهادهای دولت به دلیل کمبود حمایت داخلی می‌شود (Buzan, 1983: 44, 53, 62). با توجه به این مباحث، می‌توانیم گذری بر بحث دولت‌های قوی و ضعیف داشته باشیم.

• دولت قوی: این نوع دولت‌ها از انسجام سیاسی-اجتماعی (همبستگی نهادهای مدنی با نهادهای سیاسی) بالایی برخوردارند. بین شهروندان این دولت‌ها در مورد ایده دولت، نهادهای موجود، و نوع و ایدئولوژی حکومت، همسویی و باور مشترکی وجود دارد. تهدید وارد شده بر دولت‌های قوی، خارج از

مرزهایشان متصور بوده و کمتر داخلی است؛

• دولت ضعیف: این نوع دولت‌ها، انسجام سیاسی-اجتماعی (همبستگی نهادهای مدنی با نهادهای سیاسی) کمی دارند؛ زیرا در هماهنگ‌سازی ایده‌جامعه درباره دولت با دولت و نهادهای بازتاب‌دهنده آن ناموفق‌اند. در این گونه دولت‌ها، خشونت سیاسی داخلی وجود دارد و تهدیدهای امنیتی این نوع دولت‌ها، بیشتر داخلی است تا خارجی.

ریچارد لیتل، انسجام داخلی حکومت‌ها که امنیت دولت‌ها از آن تأثیر می‌پذیرد را به سه شاخص حکومت یکپارچه، حکومت چندپاره، و حکومت دستخوش بی‌نظمی، و محیط امنیتی دولت‌ها را در سه گروه تعادل قوای متقارن، تعادل قوای نامتقارن، و تعادل قوای فراملی دسته‌بندی کرده است. لیتل با به‌کارگیری مفهوم انسجام داخلی، به آمیخته شدن حکومت با جامعه توجه دارد.



شکل (۱): اجزای دولت

• حکومت یکپارچه: این نوع حکومت، نماینده منافع حلقه بزرگ و مشارکت‌کننده در نهادهای حکومت است. مردم در چارچوب حاکمیت حکومت‌های یکپارچه، از طرح‌های حکومت حمایت می‌کنند یا اینکه کمترین میزان مخالفت با حکومت وجود دارد. ظرفیت و عملکرد این حکومت‌ها بهبود یافته است (Buzan and Little, 2000: 255). حکومت‌های یکپارچه، قدرت را به گونه‌ای انحصاری و مشروع حفظ کرده‌اند، میزان مشروعیتشان بالاست، و تهدیدهای امنیتی را در قالب نظام بین‌الملل متصور می‌شوند. لیتل، کشورهای غربی را در این طبقه جای می‌دهد.

• حکومت چندپاره: حکومت‌های چندپاره، حکومت‌هایی هستند که قدرتشان از راه سلطه حفظ شده و بین گروه‌های مختلف داخل کشور برای دستیابی به حکومت رقابت وجود دارد و مشروعیت در آن‌ها چندپاره است. در این نوع حکومت‌ها، بر سر شکل‌گیری نهادها، میان مرکز و حاشیه، کش و قوس‌هایی جریان دارد و شکاف‌های عمیق و متراکمی نیز مشاهده می‌شود؛

• حکومت دستخوش بی‌نظمی: این نوع حکومت‌ها در مراحل ابتدایی روند دولت‌ملت شدن هستند، مشروعیت بسیار ضعیفی دارند، هیچ‌گونه اقتدار و قدرت مسلطی بر آن‌ها حاکم نیست، و همواره بین گروه‌های مختلف با قدرت نسبتاً برابر، بر سر گسترش قدرت و نفوذ، درگیری مسلحانه جریان دارد. تهدیدهای حکومت دستخوش بی‌نظمی در مقایسه با حکومت چندپاره و حکومت چندپاره در مقایسه با حکومت یکپارچه، بیشتر است؛

لیتل، شاخص حکومت‌ها را به نوع محیط امنیتی نیز پیوند زده است. او محیط امنیتی اثرگذار بر امنیت دولت‌ها را به سه دسته تعادل قوای متقارن، تعادل قوای نامتقارن، و تعادل قوای فراملی دسته‌بندی می‌کند.

• تعادل قوای متقارن: این محیط، معطوف به محیط امنیتی کشورهای قوی با قوی است. این دولت‌ها، برخلاف دولت‌های جهان سوم، تهدیدهای امنیتی را در خارج از مرز و منطقه خود احساس و جست‌وجو می‌کنند؛

• تعادل قوای نامتقارن: محیط امنیتی معطوف به رابطه کشورهای قوی-ضعیف است؛ به این ترتیب که دولت‌های قوی از این محیط امنیتی و قدرت‌هایی که در آن نفوذ دارند، احساس تهدید کرده و برای رفع تهدید، در چالش‌های امنیتی منطقه دخیل می‌شوند. این تعادل در شکل حمایت کشور قوی از یک گروه یا جناح در کشور ضعیف یا تمایل یک گروه داخلی به کسب حمایت از کشور قوی (خارجی) برای غلبه بر گروه‌های دیگر موجود در داخل کشور ضعیف، تجلی می‌یابد؛

• تعادل قوای فراملی: این محیط امنیتی، محیط دولت‌های ضعیف-ضعیفی است که در همسایگی هم قرار دارند (Abdollah khani, 2009: 142-143). در حالت تعادل قوای فراملی، محیط امنیتی بر اثر مداخله یا تأثیر سیاست داخلی یک کشور ضعیف در یک کشور ضعیف دیگر شکل می‌گیرد.

با توجه به شاخص‌سازی لیتل، می‌توان گفت که حکومت‌های یکپارچه و دولت‌های قوی (اروپای غربی، امریکایی شمالی، و ژاپن) در محیط امنیتی تعادل قوای متقارن و کشورهای جهان سوم با داشتن حکومت‌های چندپاره و دستخوش بی‌نظمی (در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن و فراملی) قرار می‌گیرند. شاخص‌سازی لیتل در مورد حکومت‌ها، به پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی در حکومت‌های چندپاره و دستخوش بی‌نظمی اشاره دارد. انسجام سیاسی-اجتماعی دولت‌های جهان سوم که حکومت‌هایی چندپاره و گرفتار بی‌نظمی دارند، پایین بوده و رژیم جایگزین دولت و تهدیدهای امنیتی، ترکیبی از عوامل داخلی (بیشتر) و خارجی است. باید توجه داشت که در جوامعی که انسجام سیاسی-اجتماعی پایینی دارند، هرگونه شورش یا جنبشی می‌تواند زمینه جنگ داخلی را فراهم کند (Niakooee, 2013: 421-422).

در این میان، توجه محمد ایوب به مسائل امنیتی جهان سوم نیز دریچه‌های جدیدی را می‌گشاید. محمد

ایوب بر این نظر است که اندیشه امنیت دولت، پرورش یافته و متأثر از متغیرهای دولت قدرتمند در غرب (اروپای غربی و امریکای شمالی) است و امنیت در ادبیات روابط بین‌الملل از دو پیش‌فرض زیر تأثیر می‌پذیرد:

۱. تهدید ایجاد شده برای دولت، خارج از مرزهای ملی آن است؛

۲. شکل تهدیدها، نظامی است و معمولاً تأمین امنیت دولت، نیازمند پاسخ نظامی است.

امنیت دولت‌های جهان سوم، برخلاف یافته‌های مطالعات امنیتی و پیش‌فرض‌های یاد شده، بیشتر متأثر از متغیرهای داخلی و روند تکامل دولت ملی است (Kraus, 1998: 126). رهبران دولت‌های جهان سوم، تهدیدهای موجود برای ساختار دولت و رژیم را درونی (وارد شده از داخل دولت) می‌دانند (Ayoob, 1991: 9).

به‌طور کلی، باری بوزان، ریچارد لیتل، و محمد ایوب، امنیت ملی را از سه زاویه بررسی کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که ایده دولت و نهادهای تجلی‌بخش آن (انسجام سیاسی-اجتماعی) متغیرهای اصلی ایجادکننده تهدیدهای امنیتی برای دولت از نگاه باری بوزان به‌شمار می‌آیند و بوزان بر تهدیدهای امنیتی دولت ملی مدرن تأکید می‌کند. ریچارد لیتل نیز محیط امنیتی را به انسجام سیاسی-اجتماعی دولت‌ها افزوده و حکومت‌ها و محیط امنیتی آن‌ها را برای بررسی بهتر تهدیدهای امنیتی، به هم مرتبط می‌کند. سرانجام، محمد ایوب تلاش می‌کند تا تهدیدهای امنیتی دولت‌های جهان سوم را تحلیل کند و همه عناصر زمینه‌ساز پیامدهای منفی سیاسی برای دولت‌های جهان سوم را تهدید امنیتی به‌شمار می‌آورد. البته ایوب به‌زیبایی بین امنیت ملی و امنیت رژیم، و بین دولت و رژیم نیز تمایز قائل می‌شود و به‌خوبی به مشکلاتی مانند ضعف مشروعیت، عدم شکل‌گیری دولت‌ملت، و بحران‌های قومی و داخلی حاصل از آن توجه می‌کند. در مجموع، این پژوهش کوشیده است، با بهره‌گیری از رویکردهای تلفیقی که بحران امنیتی را دستاورد برهم‌کنش عوامل داخلی (مانند ضعف دولت‌سازی و عدم انسجام داخلی) و محیط امنیتی قوای نامتقارن (که مبتنی بر تأثیرگذاری و دخالت عوامل خارجی و حمایت آن‌ها از بازیگران درگیر داخلی در افغانستان است)، می‌دانند، چارچوب مناسبی را ارائه دهد و در این راستا، عوامل داخلی، اهمیت بیشتری دارند؛ زیرا در عمل، زمینه رقابت بازیگران بین‌المللی را در محیط گسیخته داخلی به‌منظور افزایش منافعشان فراهم می‌کند. در این راستا در بخش‌های بعدی، مؤلفه‌های داخلی‌ای همچون ایده و نهادهای دولت و چندپارگی‌های عمیق اجتماعی-هویتی در این کشور و همچنین، مداخلات بازیگران بین‌المللی در بستری از درگیری‌ها را بررسی می‌کنیم.

۳. سطح داخلی: ایده و نهادهای دولت در افغانستان

۳-۱. ایده دولت

مردم افغانستان در مورد دولت ملی به‌مثابه یک واحد سیاسی محافظ مردم و ایجادکننده نظم در جامعه افغانستان، چندان هم نظر نبوده‌اند؛ البته این وضعیت از سال ۱۹۸۰ به‌این‌سو، بدتر شده است. نبود ایده واحد دولت در میان مردم افغانستان، موجب پناه بردن آن‌ها به ایده‌های فروملی، برای حفاظت از خود و کسب خدمات، می‌شود. جدال ایده‌های متفاوت و متضاد بین مردم درباره دولت، سبب قطبی شدن جامعه افغانستان شده و چنددستگی و اختلاف نظر میان مردم درباره دولت، حاکی از پایین بودن انسجام سیاسی اجتماعی در افغانستان است. پایین بودن انسجام سیاسی اجتماعی و جدال گروه‌ها با هم، سبب تضعیف دولت و شکل‌گیری ناامنی علیه دولت، نهادهای دولت، ایدئولوژی دولت، و مردم افغانستان شده است. ایده‌های جایگزین ایده دولت ملی در افغانستان که زمینه‌ساز ایجاد چالش‌های امنیتی برای دولت می‌شوند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ایده‌های ناشی از قومیت و ایده‌های متضاد ناشی از دین (مذهب). ایده‌های ناشی از قومیت در افغانستان را می‌توان دست کم به ۴ دسته بزرگ پشتون، تاجیک، هزاره، و ترک‌تبارها تقسیم کرد و معمولاً این ۴ ایده فروملی، از گذشته‌های دور تاکنون، نماد ایجاد امنیت، رونق اقتصادی، بسیج، مشارکت سیاسی، و محافظ مردم در افغانستان بوده است. گفتنی است که گاهی نخبگان سیاسی‌ای که برپایه هویت قومی در رأس هرم یک گروه قرار گرفته‌اند، رفتارهای عمل‌گرایانه‌ای داشته‌اند.

جدال ایده‌های فروملی، موجب تضعیف شدن ایده دولت (افغانستان) در ذهن مردم شده است که نمونه آن را می‌توان در لویی جرگه قانون اساسی افغانستان دید که اعضای جرگه به نوع نظام و قانون اساسی، بی‌توجه بوده و بیشتر به توازن قومی و اینکه چه کسی چه مقامی را به‌دست می‌آورد، توجه داشته‌اند (Roy, 2003: 4). پس از سال ۲۰۰۱، ملی‌گرایی قومی در میان نخبگان سیاسی، نقش بسزایی داشته و در انتخابات‌ها نمایان بوده و یکی از عوامل به‌بن‌بست رسیدن نتایج انتخابات ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، و ۲۰۱۹ بوده است. طرفه آنکه، حتی حامد کرزای نیز به نهادها و ساختارهای سیاسی پایه‌گذاری شده در اجلاس بن، وفادار نماند. او شبکه‌ای از روابط شخصی خود را در مقابل کارکرد نهادهای رسمی کشور ایجاد، و حتی از جنگ سالاران قومی‌ای مانند شیرمحمد آخوندزاده، قسیم فهیم، و محمد محقق، که به ایدئولوژی جمهوریت وفادار نبودند، برای غلبه بر رقبای انتخاباتی‌اش استفاده کرد. بسیج مردم و رقابت سیاسی قالب ایده‌های فروملی و جدال ایده‌ها با هم از حاشیه‌های کشور تا سطح نهادهای حکومتی، نشان می‌دهد که انسجام سیاسی اجتماعی در افغانستان، چقدر پایین است. تداوم جدال میان ایده‌های فروملی، سبب

ناتوانی دولت مرکزی در کنترل رقابت سیاسی، ایجاد ناامنی، و به‌چالش کشیده شدن حاکمیت دولت مرکزی در ارائه خدمات (بهداشتی، امنیتی، آموزش و پرورش، اقتصادی، و قضایی) و پایین آمدن مشروعیت و انسجام سیاسی-اجتماعی دولت شده است.

همچنین، ایده‌های متضاد ناشی از مذهب (حتی تضادهایی در حد چگونگی رفتار سیاسی) را می‌توان به اهل تسنن، شیعیان، داعش، حزب اسلامی، و طالبان دسته‌بندی کرد. پس از سال ۲۰۰۸، گروه‌هایی مانند طالبان و داعش در افغانستان، مشروعیت و حاکمیت دولت را به‌چالش کشیده‌اند؛ آن‌ها ایدئولوژی و نهادهای جایگزین جمهوری اسلامی افغانستان را با خود دارند و جدال مسلحانه دو گروه برای برپایی ایدئولوژی امارت و خلافت اسلامی و نهادهای خلافتی، سبب کاهش مشروعیت نهادها، تضعیف ایده جمهوری و نهادهایی چون ریاست جمهوری، پارلمان، و قوه قضائیه شده است. با قدرت‌گیری طالبان در سال ۲۰۲۱ و وارد شدن آن‌ها به کابل، این چالش متجلی شد و در عمل، نهادهای جمهوری افغانستان از هم پاشیدند. تداوم فعالیت نهادهای غیررسمی و فردی فرماندهان جهادی از سال ۲۰۰۸ به این سو نیز سبب تضعیف ایده دولت ملی در افغانستان شده است؛ به گونه‌ای که حکومت مرکزی برای دسترسی به حاشیه‌های کشور و تأمین امنیت، به یاری جستن از فرماندهان جهادی متکی بوده است. جنگ سالاران، موازی با ارتش عمل کرده و با نفوذ در آن، انتخابات، اداره‌های محلی و روند انتخابات، نهادها، و روندها را به ابزاری برای رسیدن به خواسته‌های خود تبدیل کرده‌اند (Irwin, 2012: 32). نفوذ و قدرت فرماندهان بانفوذ جهادی، بر پایین آمدن انسجام سیاسی-اجتماعی دولت افغانستان تأثیرگذار بوده و این تأثیرات را می‌توان در جدال‌های پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، که موجب آسیب دیدن ایده جمهوری و مردم‌سالاری در افغانستان شد، مشاهده کرد؛ به عنوان نمونه، می‌توان به جدال دولت اشرف غنی برای برکناری عطا محمد نور، والی/استاندار بلخ، (سه ماه طول کشید) اشاره کرد. جنگ سالاران، همچنان دارای نیروی مسلح و همچنین، مشروعیت محلی هستند؛ به گونه‌ای که صدها باند مسلح با ده‌ها هزار نیرو در مناطق حاشیه‌ای افغانستان حضور دارند (Thaler & Karasik, 2008: 32). در این میان، روابط پیچیده جنگ سالاران با یکدیگر و دولت مرکزی و سیال بودن ائتلاف‌ها و همکاری‌ها، با توجه به مؤلفه‌های قومی، شخصی، و مذهبی و همچنین، روابط خارجی این جنگ سالاران، اهمیت فراوانی دارد. این شاخص‌ها، پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی افغانستان و هم‌نظر نبودن مردم در مورد ایده دولت را نشان می‌دهد و پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی، موجب گسترش تهدیدهای امنیتی علیه دولت افغانستان از سال ۲۰۰۸ به این سو شده است.

با توجه به توافقی‌هایی که در اجلاس بن، بین نخبگان سیاسی افغانستان درباره آینده سیاسی این کشور شکل گرفت، بعدها در لویی‌جرگه قانون اساسی، الگوی حکومت افغانستان، جمهوری و ساختار حکومت، مبتنی بر نهادهای اجرایی، قضائی، و تقنینی ترسیم و بر قاعده رقابت سیاسی، انتخابات، و حکومت مردم‌سالار تأکید شد؛ با این حال، نهادها و اصولی که در لویی‌جرگه قانون اساسی تأیید شدند، با آرای محافظه‌کارانه جامعه افغانستان هماهنگی نداشتند. ناهماهنگی نهادهای دولت با ایده‌های موجود را از دو منظر ناهماهنگی قومی با حکومت، و ناهماهنگی مذهبی با حکومت می‌توان بررسی کرد.

۱-۳. ناهماهنگی قومی با حکومت

در ۲۰ سال اخیر تاریخ سیاسی افغانستان، حکومت مرکزی تا حد قابل‌توجهی برای نفوذ در مناطق حاشیه‌ای کشور به جنگ‌سالاران متکی بوده است. در نبود سلطه حکومت، این رهبران قومی (جنگ‌سالاران) نفوذ خود را بر مناطق و مردم بومی حفظ کرده و خلأ فقدان مشروعیت حکومت را پر کرده‌اند. با پر شدن این خلأ، فرماندهان پرنفوذ جهادی، کنترل و مشروعیت موازی با حکومت را در چشم مردم مناطق حاشیه‌ای افغانستان به دست آورده و هر زمان که لازم دیده‌اند، حکومت مرکزی را به چالش کشیده و نهادهای حکومت را به سوی ناکارایی برده‌اند. فرماندهان جهادی از توان ارائه خدمات امنیتی و مبارزه با جرایم جنایی در نقاط مختلف کشور برخوردارند. دید مردم محل درباره فرماندهان جهادی، با ایده و نهادهای دولت ملی برای حفاظت از شهروندان کشور در تضاد است.

رگه‌های ناهماهنگی قومی با نهادهای حکومت را می‌توان در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۹، انتخاب رئیس مجلس نمایندگان افغانستان در سال ۲۰۱۹، و تعیین والی/استاندارهای بلخ، سرپل، و بغلان در بن‌بست انتخابات ۲۰۲۰ دولت اشرف غنی مشاهده کرد. فرماندهان جهادی از چهار ایده قومی پشتون، تاجیک، هزاره، و ترک‌تبار تغذیه می‌شوند و ایده قومی فرماندهان جهادی با ایده دولت و نظم جمهوری متمرکز، هماهنگی ندارد؛ زیرا نظم سیاسی پس‌اجلاس بن، بر تمرکز قدرت در پایتخت تأکید دارد و در مقابل، فرماندهان بانفوذ جهادی و جزیره‌های قدرت، برای گریز از مرکز و خودمختاری تلاش می‌کنند. این ناهماهنگی که تهدیدهای امنیتی‌ای را برای حکومت و نخبگان حکومت افغانستان ایجاد کرده، از سال ۲۰۰۸ به این سو ادامه داشته است.

حامد کرزای، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان، برای کنترل مناطق حاشیه این کشور، در تقابل با اصول پیش‌بینی شده در قانون اساسی، برخی شبکه‌های ارتباطی را ایجاد کرد. وی کنترل حکومت مرکزی را از طریق شبکه‌سازی و دادن امتیاز به فرماندهان جهادی در مناطق دوردست کشور گسترش داد؛ ولی از سال

۲۰۱۴ به این سو و با به قدرت رسیدن اشرف غنی، این روش دیگر دنبال نشد؛ در نتیجه، مخالفت‌ها و انتقادهای فرماندهان جهادی با حکومت مرکزی افزایش یافت و عده‌ای سقوط استان قندوز به دست طالبان را در سال ۲۰۱۵، که به اعتبار و توانایی حکومت آسیب رساند، نتیجه این سیاست حکومت مرکزی در مخالفت با فرماندهان جهادی می‌دانند (Daud, 2015: 7).

۳-۱-۲. ناهماهنگی مذهبی با حکومت

گروه طالبان، حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، و داعش، ایده‌های مخالف با ایدئولوژی و نهادهای حکومت را در سر دارند. هر سه گروه، نهادها و ایدئولوژی ترسیم شده در قالب قانون اساسی افغانستان را با ایده‌های امارت در برابر جمهوریت، خلافت در برابر جمهوریت، حکومت اسلامی در برابر جمهوری اسلامی، و با تفسیرهای متفاوت سخت‌گیرانه از شریعت اسلامی به چالش می‌کشند؛ طالبان و داعش، خدمات قضایی شرعی ویژه‌ای دارند و تفسیرهای این دو گروه از شریعت اسلامی با نهاد قضایی و حقوقی جمهوری اسلامی افغانستان منافات داشته و این تهدیدی برای نهادهای دولتی در ۱۲ سال اخیر بوده است. این تهدیدها تا سال ۲۰۱۳، در داخل افغانستان مشهود بود، ولی از ۲۰۱۳ به این سو، در خارج از افغانستان نیز دیده می‌شود. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۳، دفتر سیاسی طالبان در قطر برای انجام مذاکرات ایجاد شد، پرچم امارت اسلامی افغانستان در معرض دید همه قرار گرفت، و طالبان، مشروعیت سیاسی به دست آوردند. این دفتر سیاسی، تضاد ایدئولوژی دینی طالبان و ایده جمهوریت افغانستان را در خارج از مرز افغانستان عینیت بخشید و نتیجه آن، آسیب دیدن مشروعیت و حاکمیت حکومت و نهادهای افغانستان بود. حمله به نهاد قوه قضائیه افغانستان، نمونه‌ای از تهدیدها در داخل افغانستان است (جدول شماره ۲) و توضیحات ارائه شده زیر عنوان «تهدید وارده بر نخبگان سیاسی ناشی از فعالیت گروه‌های هراس افکن». حمله گروه‌های مخالف دولت افغانستان (طالبان و داعش) به کارمندان قوه قضائیه به دلیل داشتن نهاد، ایده‌ها، و ارائه خدمات حقوقی/قضایی و صحرایی (در نبود نهادهای ملی) جایگزین توسط این گروه‌ها در برابر قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان است. جدال ایده‌ها و داشتن نهادهای جایگزین، همراه با افزایش خشونت و رقابت شدید مسلحانه، سبب افزایش تهدیدهای امنیتی برای دولت، نهادهای دولت، و افراد عادی شده است؛ نهاد قوه قضائیه افغانستان در ۱۶ سال گذشته مورد حمله طالبان و در ۶ سال گذشته نیز مورد حمله گروه داعش قرار گرفته است. در حالی که برخی افراد، طالبان و داعش را به لحاظ فکری و عملکردی شبیه هم دانسته و تنها به تفاوت‌های متأثر از برخی شرایط خاص اشاره می‌کنند، برخی دیگر از پژوهشگران، به خاستگاه‌های مختلف این دو جریان اشاره می‌کنند؛ از جمله اینکه خاستگاه طالبان، مکتب

دیوبندی در شبه‌قاره و خاستگاه داعش، مکتب سلفی خاورمیانه است. اگرچه این جریان‌ها در نفی ارزش‌های غربی، دموکراسی، حقوق زنان، و... مشترک‌اند، ولی در مواردی چون مفهوم و محدودهٔ جهاد، تفاوت‌هایی دارند (Mollazehi, 2015). داعش تلاش کرده بود تا عناصر ناراضی طالبان را جذب کند و در عین حال، بین این دو گروه از طریق شبکهٔ حقانی نیز ارتباطاتی وجود دارد که بررسی آن، مجال دیگری را می‌طلبد.

افزون‌براین، تفاوت ایده‌های مردم با هم در مورد دولت ملی، سبب شده است که حکومت افغانستان (قوة مجریه به‌تنهایی) به نماد دولت تبدیل شود و دو گروه مذهبی طالبان و داعش و چهار گروه قومی، برای به‌دست آوردن امتیازهای حکومتی با یکدیگر رقابت کنند. این گروه‌ها، دولت و نهادهای آن را هدف حملات خود قرار داده (از جمله طالبان و داعش) یا کرسی‌های حکومتی را برای خواسته‌های شخصی خود (مانند جنگ‌سالاران متأثر از قومیت) به کار برده‌اند. فعالیت‌های گروه طالبان و داعش، حکومت را با چالش‌های تأمین امنیت، کنترل قلمرو، و سرکوب این گروه‌ها روبه‌رو کرده و چهار ایدهٔ قومیت، حکومت را با فرماندهان بانفوذ جهادی و فساد اداری طرفداران این ایده‌ها در مرکز و استان‌ها دست‌به‌گریبان کرده است. هر دو دسته ایده (مذهبی و قومی) به مشروعیت نهادهای حکومتی آسیب رسانده و هر اندازه که مشروعیت حکومت کاهش یافته و جدال میان گروه‌ها تداوم پیدا کرده، به همان میزان نیز حکومت تحت فشار قرار گرفته است.

۲-۳. پدیده‌های تهدیدکنندهٔ نهاد، رژیم، و نخبگان سیاسی در افغانستان

برخی از رخداد‌های زمینه‌ساز شکل‌گیری تهدیدهای امنیتی علیه نهاد حکومت و نخبگان سیاسی از سال ۲۰۰۸ به این سو را می‌توان از زاویهٔ دید محمد ایوب بررسی کرد. این رویدادها عبارت‌اند از: افزایش فعالیت‌های هراس‌افکنانه در مناطق دوردست و افزایش خشونت در شهرهای بزرگ مانند حملات انتحاری و انفجاری، حمله به کارمندان قوة قضائیه و نهادها و کارمندان امنیتی و نخبگان سیاسی حکومت، افزایش مناطق تحت کنترل گروه‌های مخالف حکومت و آسیب دیدن مشروعیت حکومت بر اثر ناتوانی سیاست‌سازی امنیتی و تطبیق آن توسط نخبگان سیاسی.

۴. هراس‌افکنی و خشونت

طالبان تا سال ۲۰۲۰ و حزب اسلامی تا سال ۲۰۱۷، دو گروه مخالف و موازی با مشروعیت دولت افغانستان بوده‌اند و در سال ۲۰۱۴، فعالیت داعش نیز به حملات هراس‌افکنانهٔ دو گروه یادشده افزوده شد.

این گروه‌ها با تفسیر سخت‌گیرانه از مفهوم جهاد به مین‌گذاری جاده‌ها، حملات انتحاری به افراد نظامی و غیرنظامی، حمله مسلحانه به نظامیان و غیرنظامیان (کارمندان دولتی، کارمندان سازمان‌های بین‌المللی و افراد غیرحکومتی) و گذاشتن ایست بازرسی در شاهراه‌های کشور پرداخته‌اند. همه این فعالیت‌ها، موجب افزایش حس ناامنی شهروندان شده و بیشتر نخبگان سیاسی و کارمندان دولتی را هدف قرار داده‌اند. نکته چشمگیرتر اینکه، طالبان با گسترش قلمرو در سال ۲۰۲۱ در عمل، به سوی محو نهادهای جمهوری افغانستان پیش رفته است. در واقع، همه نهادها و ساختارهایی که در طول بیست سال پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به مرور در این کشور ایجاد شد، با قدرت‌گیری طالبان و کنترل کامل کشور در اوت و سپتامبر ۲۰۲۱ از هم پاشید و شکل‌گیری امارت اسلامی و معرفی هیئت‌وزیران از سوی طالبان، فصل جدیدی در تاریخ افغانستان به‌شمار می‌آید. افزایش میزان خشونت در افغانستان در نتیجه فعالیت‌های هراس‌افکنانه، ریشه در کاهش مشروعیت نهادها نزد گروهی از مردم دارد که توسط گروه‌های مخالف دولت بسیج می‌شوند (Gompert & Gordon, 2008: pxxv). کاهش مشروعیت نهادها و فعالیت هراس‌افکنانه گروه‌ها، هم‌زمان با نتایج سیاسی منفی بر نخبگان حکومت، با افزایش میزان خشونت‌ها از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو، موجب ناامنی بیشتر در کشور شده است.

۵. افزایش فعالیت‌های خشونت‌بار و هراس‌افکنانه از ۲۰۲۰-۲۰۰۸

ترس‌آفرینی، خشونت، و فعالیت‌های گروه‌های هراس‌افکن که در ۲۰ سال اخیر موجب افزایش ناامنی در کشور شده است، در ابتدا توسط رهبر و اعضای گروه طالبان در استان‌های قندهار و هلمند پیش از سال ۲۰۰۸ آغاز شد و بعدها در شرق کشور در استان‌های خوست، پکتیا، و پکتیکا ادامه یافت و از سال ۲۰۱۲ به‌این‌سو به استان‌های شمال غربی کشور مانند بادغیس و قندوز نیز رسید (Koehler, Gosztanyi & Bohnke, 2011: 5).

گروه حزب اسلامی، از سال ۲۰۰۱ به‌این‌سو و داعش نیز از سال ۲۰۱۴ به‌این‌سو در مناطقی از کشور شروع به فعالیت کردند؛ به‌عنوان مثال، گروه داعش، نخست در استان فاریاب در شمال کشور جای پای پیدا کرد و حزب اسلامی تا سال ۲۰۱۷ در شرق کشور فعال بود. فعالیت چند گروه که حکومت افغانستان را با چالش امنیتی روبه‌رو کرده است، حاکی از پایین بودن ظرفیت دولت در حوزه انسجام و مشروعیت در کشور است که ظرفیت سیاست‌سازی نخبگان سیاسی را زیر سؤال برده و پیامدهای سیاسی منفی‌ای داشته

است. البته تهدیدهای امنیتی، افزون‌بر نخبگان سیاسی، برای مردم عادی افغانستان نیز پیامدهای منفی‌ای داشته است؛ به‌گونه‌ای که گزارش ۲۰۰۸ «مأموریت کمک سازمان ملل در افغانستان»^۱ نشان می‌دهد که وضعیت امنیتی این کشور در سال ۲۰۰۸ بدتر از همه سال‌های پس از سال ۲۰۰۱ بوده است. حتی به‌دلیل ضعیف بودن نقش دولت، تا سال ۲۰۰۸ مردم در برخی از مناطق افغانستان، وجود دولت را احساس نمی‌کردند؛ باین‌حال، در این مناطق تا این سال، شواهد چندانی از حملات و فعالیت‌های گروه‌های هراس‌افکن دیده نمی‌شود؛ ولی از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو، گروه‌های مخالف دولت، از جمله طالبان و حزب اسلامی حکمتیار، با ابزارهایی چون ترس‌آفرینی به مناطق حاشیه افغانستان نفوذ کردند (Eropean Asylum Support Office, 2016: 16). حتی پس از امضای توافق‌نامه سیاسی طالبان-ایالات متحده در سال ۲۰۲۰ نیز میزان فعالیت‌های هراس‌افکنانه در کشور کاهش نیافته است و گروه داعش همچنان فعال است.

با بروز و جدیدتر شدن تاکتیک‌های گروه‌های هراس‌افکن (از سال ۲۰۰۳ به‌این‌سو) اعضای عالی‌رتبه حکومت بیشتر هدف قرار گرفتند. در سال ۲۰۱۱، اقدامات تخریبی طالبان، شبکه حقانی، و حزب اسلامی با استفاده از تاکتیک‌های متفاوت و ترکیبی از حملات انتحاری، مواد انفجاری، و راکت در جنوب، شرق، جنوب شرق، و مرکز افغانستان افزایش یافت (UNSC S/2011/55: 2)؛ به‌گونه‌ای که میزان حملات هراس‌افکنانه در این سال، ۱۶۶۵ حمله بوده و به‌تناسب ۱۶۲۰ حمله رخ داده در سال ۲۰۱۰، افزایش یافته است (1: General Assembly & UNSC A/65/783-S/2011/120) و حملات انتحاری در این کشور، ۵۰ درصد افزایش یافته است. در سال‌های اخیر (به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۱۸ که اوج فعالیت گروه داعش در افغانستان به‌شمار می‌آید)، ۴۰ درصد تلفات غیرنظامی، ناشی از حملات شاخه خراسان گروه داعش بوده است (4: General Assembly & UNSC A/73/374-S/2018/824) و افزایش خشونت‌های این گروه، موجب افزایش ناامنی در استان‌های شمالی (بلخ، فاریاب، و جوزجان) و خارج شدن کنترل برخی مناطق، از دست نیروهای امنیتی افغانستان شده است؛ همچنین، میزان حملات شاخه خراسان گروه داعش در استان‌های شرقی کونر و ننگرهار، از ۹۳ مورد در سال ۲۰۱۸ به ۱۸۳ مورد در سال ۲۰۱۹ رسیده است (6: General Assembly & UNSC A/74/348-S/2019/703) که نشان‌دهنده افزایش ناامنی، به‌ویژه در مناطق روستایی، است.

1. United Nations Assistance Mission in Afghanistan (UNAMA)

۶. تهدید نخبگان سیاسی در نتیجه فعالیت گروه‌های هراس افکن

نامنی و تهدیدهای امنیتی ایجادشده برای نخبگان سیاسی حکومت افغانستان در نتیجه افزایش حملات انتحاری، انفجاری، و حمله گروه‌های هراس افکن با سلاح سبک، از سال ۲۰۰۸ به این سو افزایش یافته است. گروهی از نخبگان در نتیجه این تهدیدهای امنیتی، کشته و زخمی شده‌اند. افزایش حملات گروه‌های مخالف دولت به نخبگان سیاسی، گویای این مطلب است که نخبگان سیاسی افغانستان، در طرح سیاست‌های امنیتی با گسترش تهدیدهای امنیتی روبه‌رو شده و در هماهنگ‌سازی سیاست‌های امنیتی برای رفع تهدیدها موفق نبوده‌اند. در طول ۱۶ سال گذشته، حملات زیادی به نخبگان سیاسی انجام شده که در جدول شماره (۱) به برخی از آن‌ها اشاره شده است.

جدول (۱): حملات انجام‌شده به نخبگان سیاسی افغانستان در طول ۱۶ سال گذشته

شماره	اسم	شغل	حمله	سال	محل حمله	مسئول	نتیجه
۱	برهان‌الدین ربانی	رئیس شورای عالی صلح	انتحاری	۲۰۰۹	خانه‌اش	طالبان	از بین رفت
۲	ژنرال داود داود	فرمانده منطقه ۳۰۳ پامیر	انتحاری	۲۰۱۱	مقر استان تخار	طالبان	از بین رفت
۳	احمد ولی کرزای	بزرگ قوم	تیراندازی	۲۰۱۱	خانه‌اش	طالبان	از بین رفت
۴	لالاخان	عضو شورای استان ننگرهار	انتحاری	۲۰۲۰	محل خاکسپاری جنازه	داعش	از بین رفت
۵	ژنرال عبدالرازق	فرمانده نظامی استان قندهار	تیراندازی	۲۰۱۸	مقر استان	طالبان	از بین رفت
۶	اسماعیل خان	وزیر پیشین انرژی و آب	انتحاری	۲۰۰۹/۱۳	نزدیک مسجد		زنده ماند
۷	فوزیه کوفی	مذاکره‌کننده با طالبان در قطر	تیراندازی	۲۰۱۰/۲۰	جاده شمالی و شرقی		زنده ماند
۸	عزیز احمد پنجشیری	استاد دانشگاه کابل	تیراندازی	۲۰۱۹	مسیر بغلان-کندهار	طالبان	از بین رفت
۹	تلویزیون خورشید	۲ کارمند رسانه	بمب‌گذاری	۲۰۲۰	کابل	داعش	از بین رفت

تهدیدهای امنیتی، تنها مقامات بلندپایه حکومت را متأثر نکرده و مأموران رده پایین نیز با چنین تهدیدهایی روبه‌رو بوده‌اند؛ به عنوان مثال، عناصر مخالف دولت در ماه سپتامبر ۲۰۱۰ در طول سه هفته، ۲۱ نفر از مأموران دولت، غیرنظامیان، و اعضای ارتش را در مناطق جنوب و جنوب شرق، به قتل رساندند

افغانستان، علاقه ویژه‌ای به هدف گرفتن کارمندان قوه قضائیه افغانستان دارند. در جدول شماره (۲) به برخی حملات انجام شده به کارمندان و نیروهای قوه قضائیه اشاره شده است.

حمله گروه‌های مخالف دولت افغانستان (طالبان و داعش) به کارمندان قوه قضائیه، دارای پیامدهای سیاسی، و نشان‌دهنده ناتوانی دولت افغانستان در ایجاد انسجام سیاسی-اجتماعی و کسب مشروعیت سیاسی نزد مردم عادی کشور است. قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان در ۱۶ سال اخیر، به شدت قربانی حملات خشونت‌بار بوده است؛ البته این نهاد، ناکارایی‌های چشمگیری نیز داشته است.

جدول (۲): حملات انجام شده به قوه قضائیه

شماره	نهاد	نوع حمله	سال	تلفات
۱	محکمه استان بلخ	حمله مهاجمان	۲۰۱۵	۱۰ نفر از قضات، دادستان‌ها، و کارمندان، کشته و ۶۶ نفر دیگر زخمی شدند.
۲	کارمندان دادستان کابل	حمله به اتوبوس	۲۰۱۵	۱ نفر کشته و ۱ نفر دیگر زخمی شد.
۳	محاکم غزنی	حمله انتحاری	۲۰۱۶	۶ نفر کشته و عده‌ای دیگر زخمی شدند.
۴	محاکم استان لوگر	حمله انتحاری	۲۰۱۶	۷ نفر کشته شد.
۵	محاکم استان وردک	انتحار اتوبوس	۲۰۱۶	۱۱ نفر کشته شدند.
۶	دادگاه استان پکتیا	حمله مستقیم	۲۰۱۹	سه قاضی و یک کارمند کشته شدند.

۷. تهدیدهای امنیتی کاهش‌دهنده مشروعیت حکومت

از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۰، میزان خشونت و حملات هراس‌افکنانه در افغانستان، هر سال افزایش یافته که پیامد منفی سیاسی آن، زیر سؤال رفتن توان سیاست‌سازی امنیتی و تطبیق آن توسط نخبگان سیاسی و نهادهای مربوطه بوده است (General Assembly & UNSC A/64/364-S/2009/475: 5). البته افزایش میزان خشونت ناشی از حملات هراس‌افکنانه، تنها موجب کاهش مشروعیت نخبگان سیاسی و نهادهای حکومت افغانستان نشده، بلکه نتایجی چون کاهش انسجام سیاسی-اجتماعی و قطبی شدن جامعه را نیز به همراه داشته است. همچنین، بر اثر افزایش حملات خشونت‌بار و کنترل مناطق و حاشیه‌های کشور توسط گروه‌های مخالف حکومت، شکاف بین حکومت و مردم در نتیجه ناتوانی حکومت در ارائه خدمات امنیتی، قضایی، اقتصادی، یا دسترسی نداشتن مردم عادی به خدمات ارائه شده از سوی حکومت، بیشتر شده است. با ایجاد فاصله بین مردم و حکومت، نفوذ هراس‌افکنان و گروه‌های مخالف دولت در نقاط دوردست افغانستان افزایش یافته است. البته افزایش فاصله بین مردم و حکومت، تنها نتیجه فعالیت گروه‌های

هراس‌افکن نبوده، بلکه وجود فساد در نهادهای حکومت و بد عمل کردن نخبگان سیاسی نیز موجب ایجاد فاصله بین حکومت و مردم شده است.

افزایش حملات خشونت‌بار با پیامدهای سیاسی، موجب ایجاد تهدیدهای امنیتی برای نهادها و نخبگان سیاسی و زیر سؤال رفتن حکومت شده و افزایش کنترل گروه‌های هراس‌افکن بر مناطق گوناگون کشور نیز مشروعیت نهادهای حکومت را با چالش روبه‌رو کرده است؛ به گونه‌ای که طالبان در سال ۲۰۱۵، کنترل حدود ۱۶ شهرستان استان‌های شمالی، شمال غربی (فاریاب)، و جنوب (هلمند و قندهار) را به دست گرفت و در اواخر سال ۲۰۱۵، این تعداد به ۲۴ شهرستان افزایش یافت (General Assembly & UNSC A/70/775-S/2016/218: 4).

جدول (۳): افزایش حملات خشونت‌بار

شماره	سال‌ها	تناسب میزان خشونت	منبع
۱	۲۰۰۷-۲۰۰۸	۳۱ درصد افزایش	General Assembly & UNSC A/63/751-S/2009/135: 5
۲	۲۰۰۹-۲۰۱۰	۶۹ درصد افزایش	General Assembly & UNSC A/64/911-S/2010/463: 4
۳	۲۰۱۰-۲۰۱۱	۵۰ درصد افزایش	General Assembly & UNSC A/66/369-S/2011/590: 1
۴	۲۰۱۳-۲۰۱۴	۴۴ درصد افزایش	General Assembly & UNSC A/68/910-S/2014/420: 5
۵	۲۰۱۶-۲۰۱۷	۲ درصد افزایش	General Assembly & UNSC A/71/932-S/2017/508: 4
۶	۲۰۱۸-۲۰۱۹	۱ درصد افزایش	General Assembly & UNSC A/74/348-S/2019/703: 5

از دست رفتن کنترل حکومت بر قلمرو افغانستان، گروه‌های هراس‌افکن را به رقابتی پر قدرت حکومت تبدیل کرده است. تا سال ۲۰۱۵، دو گروه طالبان و حزب اسلامی، برای کنترل قلمرو با حکومت افغانستان رقابت می‌کردند، ولی از سال ۲۰۱۶ به این سو، داعش نیز در کنترل مناطقی از جنوب (هلمند)، غرب (فراه)، و شمال غرب (سرپل و فاریاب) کشور، با حکومت افغانستان و دو گروه دیگر، وارد رقابت مسلحانه شده است. جدال حکومت و گروه‌های هراس‌افکن برای کنترل مناطق گوناگون افغانستان، موجب آسیب دیدن ظرفیت دولت و عملکرد ضعیف نخبگان سیاسی در جامعه چندپاره افغانستان شده و از سال ۲۰۰۸ به این سو، میزان این آسیب‌ها افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که آمارهای سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ نشان‌دهنده کاهش میزان اعتماد مردم (نسبت به سال‌های گذشته) به خدمات امنیتی، قضایی، و... از سوی دولت است (Cordesman, 2016: 117). به هر حال، روند قدرت‌گیری طالبان در طول سال‌های اخیر، کم‌وبیش ادامه یافته و این گروه در سال ۲۰۲۱، همراه با گسترش زمزمه‌های خروج امریکا از افغانستان، با سرعت خیره‌کننده‌ای به تصرف نواحی گوناگون این کشور اقدام کرد. در نیمه دوم سال ۲۰۲۱، شهرهای افغانستان، یکی پس از دیگری و

بسیاری از آن‌ها بدون مقاومت جدی، سقوط کردند و بسیاری از فرماندهان جهادی پیشین، مانند والی هرات، ژنرال دوستم و دیگران، بدون نشان دادن مقاومت چشمگیری، گریختند. شگفت‌انگیزتر از همه، ناتوانی ارتش چندصد هزار نفری افغانستان بود که ضعف دولت‌سازی در این کشور را بیش‌ازپیش نمایان کرد. طالبان، در سپتامبر ۲۰۲۱، تقریباً کنترل همه مناطق کشور، به‌جز بخش‌هایی از پنجشیر، را به‌دست گرفت و به‌طور رسمی، دولت خود را معرفی کرد.

۸. تهدیدهای سیاسی ایجادشده برای حکومت

با توجه به پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی دولت افغانستان، همچنان گروه‌های دارای باورهای جدال‌برانگیز در افغانستان فعال‌اند. سه گروه مشخص‌شده در جدول شماره (۴)، با داشتن ایدئولوژی، نهاد، و ساختارهای جایگزین حکومت، برای برپایی ایدئولوژی و نهادهای موردنظرشان، اقدامات مسلحانه‌ای را علیه حکومت افغانستان انجام می‌دهند که نهادها، ایدئولوژی، نخبگان سیاسی، و ساختارهای کنونی حکومت افغانستان را با تهدید نابود شدن روبه‌رو کرده است.

جدول (۴): برخی گروه‌های چالشگر

شماره	گروه	نهاد	ایدئولوژی
۱	طالبان	امارت، امیرالمؤمنین، مسلمان	اسلام دیوبندی/سلفی
۲	داعش	خلیفه، خلافت، امت	سلفی تکفیری
۳	حزب اسلامی	حکومت اسلامی، رهبر اسلامی	اسلام متأثر از ملی‌گرایی قومی

از سال ۲۰۰۹ به‌این‌سو، گروه‌های مخالف دولت، ابتکار عمل بیشتری را به‌دست گرفتند و توانستند بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱، با افزایش مناطق تحت کنترل خود از جنوب و شرق به شمال، ایدئولوژی و نهادهای موردنظرشان را گسترش دهند (Koehler, Gosztanyi & Bohne, 2011:5). در سال‌های بعد، گروه طالبان، حملات خود به نیروهای امنیتی افغان و کارمندان نهادهای حکومت را افزایش داده و با افزایش قلمرو زیر کنترل خود، در عمل، یک حکومت در سایه را در مناطق حاشیه افغانستان به‌وجود آورده است. سرانجام، شکاف بین حکومت و مردم در نقاط دوردست افغانستان، عمیق شده و این وضعیت، پیامدهای منفی و نابودکننده‌ای برای زیربنای سیاسی کشور، مانند ایدئولوژی حکومت (جمهوریت) داشته است. نمونه‌ای از تأثیر منفی و وضعیت قهقراپی ایدئولوژی و نهادهای حکومت را می‌توان در کاهش مشارکت رهبران اجتماع و روحانیون میانه در دور دوم انتخابات سال ۲۰۰۹ مشاهده کرد (Geenral

4) Assembly & UNSC A/64/613-S/2009/674: همچنان که در سال ۲۰۱۴، بر اثر تهدیدهای گروه‌های هراس‌افکن، ۱۵ درصد از مراکز رأی‌دهی بسته ماند و با برگزاری انتخابات در سال ۲۰۱۴، میزان خشونت در کشور ۴۴ درصد افزایش یافت (General Assembly & UNSC A/68/910-S/2014/420: 5). یکی از دلایل افزایش خشونت در سال ۲۰۱۸، افزایش حملات طالبان به مراکز نام‌نویسی رأی‌دهندگان و مراکز رأی‌دهی انتخابات پارلمانی بود (UNAMA 2018: 2)؛ به‌عنوان نمونه، در روز انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۸، استان قندوز، شاهد ۲۵ و کابل ۱۴ واقعه هراس‌افکنانه بود (General Assembly & UNSC A/73/624-S/2018/1092: 6). همچنین، در روز انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۹، سازمان ملل ۶۴۳ واقعه امنیتی را ثبت کرد که ۱۱۳ مورد آن‌ها ناشی از انفجار، ۱۲۶ مورد حمله غیرمستقیم (Clark & Bijlert, 2019, p20) و ۷۷ مورد، حمله مستقیم به مراکز رأی‌دهی، از جمله ۳۵ مدرسه، بوده است (General Assembly & UNSC A/74/582-S/2019/935: 5).

حمله طالبان به مراکز رأی‌دهی، نشان‌دهنده تهدید شکل (جمهوریت، انتخابات، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و حکومت مردم‌سالار) دولت توسط این گروه است که از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو، افزایش یافته است.

۹. تأثیر جنگ‌سالاران بر حکومت

در سال ۲۰۰۵، ۱۸۰۰ بانده مسلح با ۱۰۰۰۰۰ نفر در مناطق حاشیه کشور، تحت کنترل جنگ‌سالاران بوده (Thaler and Karasik, 2008: 32) و این نیروها، نقش موازی‌ای در تأمین امنیت مناطق داشته‌اند. جنگ‌سالاران، افزون‌بر تأمین امنیت مناطق افغانستان، در نبردهای انتخاباتی ۲۰۰۵، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، و ۲۰۱۹ نیز نقش داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که در انتخابات سال ۲۰۰۵ شورای ملی، بیشتر آنان، نماینده مجلس شدند (Kolenda, 2019: 8) و کرزای در نبردهای انتخاباتی ۲۰۰۹، قسیم فهیم را به‌عنوان معاون اول معرفی کرد و به جنگ‌سالاران دیگر نیز مقام‌هایی چون وزارت و کرسی‌های حکومتی را وعده داد؛ به‌عنوان مثال، کرزای در استان قندهار، شیرمحمد آخوندزاده، یکی از فروشندگان بزرگ مواد مخدر را به‌عنوان رئیس ستاد انتخاباتی‌اش انتخاب کرد و آخوندزاده در یکی از مصاحبه‌هایش با «نیویورک تایمز» چنین گفت: «چرا آن‌ها فهیم را از کاندیداتوری معاونت رئیس‌جمهور اخراج نمی‌کنند؟ دوستم مجرم نیست؟ محقق مجرم نیست؟ فقط من مجرم هستم».

جنگ‌سالاران، نهادهایی چون ارتش، دیوان‌سالاری حکومت، و انتخابات را ابزاری برای دستیابی به خواسته‌هایشان قرار دادند (Irwin, 2012: 32). در حکومت کرزای، جنگ‌سالاران (مانند گل‌آغا شیرزوی که حمایت پاکستان را با خود داشت) به مقام‌های حکومتی دست یافتند و گاهی نیز در برابر کرزای

ایستادند (Peceny & Bosin, 2011: 610). این نوع رفتار کرزای با نخبگان سیاسی و جنگ‌سالاران در مورد انتخابات و چگونگی کنترل مناطق حاشیه کشور، زمینه ایجاد بحران مشروعیت برای حکومت، نهادها، و نخبگان را نزد مردم عادی کشور فراهم کرد و گروه‌های مخالف حکومت با گذشت زمان، از این بحران برای افزایش نفوذشان استفاده کردند.

محمد محقق، رهبر قومی ملیت هزاره، با افتخار اعلام می‌کرد که کرزای در انتخابات سال ۲۰۰۹، کرسی ۵ وزارتخانه را (در صورت برنده شدن) به او وعده داده است. انتخابات سال ۲۰۰۹، به لحاظ حضور جنگ‌سالاران، شبیه انتخابات سال ۲۰۰۲ بود (Barfield, 2010: 331). انتخابات ۲۰۰۹ افغانستان با رقابت عبدالله عبدالله و حامد کرزای به دور دوم کشیده شد و عبدالله عبدالله از حضور در دور دوم انتخابات استعفا داد که چنین شرایطی در هیچ قانونی پیش‌بینی نشده بود و حامد کرزای بدون رقیب، رئیس‌جمهور شد. برنده شدن کرزای بدون رقیب و کناره‌گیری عبدالله در دور دوم انتخابات، با کاهش اعتماد مردم به روند انتخابات، ضربه محکمی به بدنه حکومت وارد کرد. انتخابات سال ۲۰۱۴ که به بن‌بست رسیده بود، با حضور جان کری، وزیر امور خارجه ایالات متحده، از بن‌بست خارج شد و نتیجه این انتخابات برای مردم عادی چنین بود که نظم قومی منطقه‌ای و تأثیر توافق جنگ‌سالاران مهم‌تر از رأی مردم در انتخابات است. اعلام نتیجه انتخابات سال ۲۰۱۹ شورای ملی استان کابل، ۳ ماه به تعویق افتاد و از سوی کمیسیون انتخابات باطل اعلام شد و سرانجام، رأی‌هایی که پیشتر باطل اعلام شده بود، با شمارش و نتیجه اعلام شد. اعلام نتیجه انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۹ نیز، با توجه به چانه‌زنی و ارسال نامه بین دو تیم بیشتر، ۲ ماه به تعویق افتاد و در این مدت، مملکت بی‌رئیس‌جمهور بود. پررنگ شدن نقش جنگ‌سالاران در انتخابات و بن‌بست ناشی از آن، در عمل اعتماد مردم را به ایجاد نظم و ارائه خدمات توسط حکومت و نهادهای آن کاهش داد و کاهش اعتماد و باور مردم عادی به حکومت، تأثیر مستقیمی بر افزایش مناطق زیر کنترل گروه‌های مخالف حکومت داشت.

گذشته‌ازاین، در واکنش به برکناری جنگ‌سالاران از مناصب پیشین از سال ۲۰۱۹ به این سو توسط حکومت اشرف غنی، احمد زی، کریم خلیلی، محمد محقق، و عطا محمد نور در نشست‌های که به منظور برقراری صلح در افغانستان با طالبان در مسکو در تاریخ ۲۸ مه ۲۰۱۹ و در لاهور در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۹ برگزار شد، به طور مستقل شرکت کردند. تمایل جنگ‌سالاران به کسب حمایت پاکستان یا روسیه، نشان‌دهنده چندپارگی افغانستان و محیط امنیتی نامتقارن و فراملی‌ای است که در آن، جنگ‌سالاران از کشورهای همسایه افغانستان، به ویژه پاکستان، حمایت جذب می‌کنند.

۱۰. تهدیدهای امنیتی حکومت افغانستان و نقش محیط امنیتی؛ با تأکید بر ایران و پاکستان

در میان کشورهای منطقه، جمهوری اسلامی ایران و پاکستان (اگرچه دولت پاکستان، قوی‌تر از افغانستان است، ولی دولت فروپاشیده است و در رده‌ی دولت‌های ناکام قرار می‌گیرد) در بحران امنیتی افغانستان نقش بیشتری داشته‌اند و بین دو دولت و افغانستان، محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن حاکم بوده است؛ زیرا این دو دولت، در مقایسه با افغانستان، قوی بوده و انسجام سیاسی-اجتماعی بیشتری دارند. در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن بین افغانستان و دو همسایه آن، گروه‌های داخلی افغانستان برای غلبه بر یکدیگر تلاش کرده‌اند تا حمایت جمهوری اسلامی ایران و پاکستان را به دست آورند. دو کشور ایران و پاکستان نیز برای جلوگیری از سرایت تهدیدهای امنیتی افغانستان به کشورهای خود، یا افزایش نفوذ در افغانستان، از گروه‌های داخلی این کشور حمایت می‌کنند. تلاش گروه‌های داخلی افغانستان برای کسب حمایت این دو دولت و حمایت آن‌ها از گروه‌های داخلی مخالف دولت افغانستان، انسجام سیاسی-اجتماعی افغانستان را کاهش داده و حکومت چندپاره افغانستان را در سال ۲۰۰۸، به سوی بی‌نظمی سوق داده است.

افزون‌براین، باید به نقش کشورهایی چون هند، روسیه، و چین نیز توجه داشته باشیم. سیاست هریک از این بازیگران در قبال دگرگونی‌های افغانستان، با توجه به منافع امنیتی و رقابت قدرت‌ها قابل ملاحظه است. روسیه و چین، از یک سو، به گسترش جریان‌های اسلام‌گرای رادیکال در همسایگی خود خوش بین نیستند، و از سوی دیگر، رقابت این بازیگران با ایالات متحده و خروج این کشور از این منطقه ژئوپلیتیکی و فروپاشی دولت تحت کنترل امریکا برای آن‌ها می‌تواند خوشایند باشد. چین، به برقراری ثبات در این کشور و فراهم شدن امکان سرمایه‌گذاری و طرح‌های اقتصادی نیز نگاه ویژه‌ای دارد. در اینجا لازم است به روابط چین و پاکستان و رقابت با هند نیز توجه داشته باشیم. روابط و پیمان امنیتی هند با دولت افغانستان و رقابت هند و پاکستان در این کشور، که به حمایت آن‌ها از بازیگران مختلف انجامیده است، نیز موضوع مهمی است. به لحاظ تاریخی، شکل‌گیری طالبان و قدرت‌گیری جریان‌های رادیکال اسلامی در این کشور، با حمایت‌های پاکستان و عربستان و همچنین، ایالات متحده (وزنه‌ای در مقابل شوروی) انجام شده و البته مباحث مذهبی (شیعه/سنی) نیز در این روند نقش چشمگیری داشته‌اند. در گذشته، رقابت بازیگرانی چون عربستان و پاکستان با ایران و حمایت آن‌ها از بازیگران مختلف، نمود قابل ملاحظه‌ای داشته است؛ البته با توجه به سیال بودن دگرگونی‌ها، تغییرهای چشمگیری در مواضع بازیگران منطقه‌ای، از جمله ایران، رخ داده که در بخش بعدی به گونه‌ای دقیق‌تر بررسی خواهد شد.

۱. جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن

با توجه به انسجام سیاسی-اجتماعی پایین افغانستان و حرکت حکومت به سوی بی‌نظمی، گروه‌های داخلی این کشور (دارای همسویی‌هایی با ایران) در تلاش برای کسب حمایت ایران بوده‌اند. تلاش گروه تاجیک‌های افغانستان را می‌توان در نبردهای انتخاباتی ۲۰۰۴، ۲۰۱۴، و ۲۰۱۹ و ارتباط نزدیک اعضای حزب جمعیت اسلامی با جمهوری اسلامی ایران مشاهده کرد. در انتخابات سال ۲۰۰۴، یونس قانونی، برای کسب حمایت ایران تلاش می‌کرد و ایران در این انتخابات، رفتاری ضد‌کرزای داشت (Akbarzadeh, 2014: 74). به گونه‌ای که «رادیو دری مشهد»، مطالبی را با محتوای بهره‌گیری کرزای از امکانات دولتی و حمایت امریکایی‌ها در رقابت با نامزدهای دیگر، از جمله یونس قانونی، پخش کرد. در سال ۲۰۱۴، در دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان، نامزدهای پیشتاز، یعنی عبدالله عبدالله و محمد اشرف غنی، در بن‌بست انتخاباتی، یکدیگر را متهم به جذب حمایت از کشورهای همسایه کردند و اشرف غنی، عبدالله عبدالله را به دریافت پول از ایران متهم کرد (Therme, 2014: 3).

همچنین، افراد متمایل به جمهوری اسلامی ایران، از جمله مارشال محمد قسیم فهیم، عبدالله عبدالله، یونس قانونی، احمد ضیاء مسعود، بسم‌الله محمدی، و اسماعیل خان، در دور دوم کابینه کرزای، کرسی‌های مهمی را به دست آوردند. با مخالفت ایران با گفت‌وگوهای طالبان و حکومت افغانستان در سال ۲۰۰۹، حامد کرزای، برهان‌الدین ربانی (رهبر حزب جمعیت اسلامی و یکی از افراد متمایل به ایران) را به‌عنوان رئیس شورای عالی صلح تعیین کرد. جمهوری اسلامی ایران، با همکاری افرادی چون اسماعیل خان (استاندار هرات) در تلاش برای ایجاد منطقه حائل در غرب افغانستان بوده است (Wilde, 2009: 22). در رقابت بین گروه‌های خواهان کسب حمایت ایران، گروه‌های دیگر، و حکومت افغانستان، انسجام سیاسی-اجتماعی افغانستان آسیب دیده است، که این نوع آسیب‌ها را می‌توان در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، ۲۰۱۹ که سبب کاهش مشروعیت حکومت شد، مشاهده کرد.

ایران، الگوی مذهبی (اکثر) شیعیان افغانستان است و هزاره‌ها نیز در تلاش برای کسب حمایت جمهوری اسلامی بوده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، حزب وحدت اسلامی افغانستان - که اعضای آن، هزاره‌ها هستند - و اعضای برجسته آن مانند محمد محقق، با ایران ارتباط نزدیکی دارند. بیشتر نماینده‌های اهل تشیع مجلس افغانستان نیز با جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارند (Nader & Scotten, 2014: 7). هزاران نفر از هزاره‌های دانش‌آموخته مدارس دینی ایران، در سال ۲۰۰۹، به‌عنوان نامزدهای انتخاباتی هرات و بلخ، در نبردهای انتخاباتی شرکت کردند (Akbar, 2011: 11). ایران به‌منظور ایجاد منطقه حائل شیعه در غرب افغانستان (استان هرات)، با سید حسین انوری برای برگشت مهاجران افغان از ایران، زمینه‌سازی کرده است

(Akbarzadeh, 2014: 71). افزون‌براین، عده‌ای فعالیت دانشگاه خاتم‌النبيين به ریاست آیت‌الله آصف محسنی را با ارائه خدمات درسی مذهب اهل تشیع، ابزار نفوذ ایران در کابل می‌دانند (Christensen, 19: 2011)؛ زیرا شیعیان افغانستان در این دانشگاه آموزش می‌بینند، بیشتر استادهای این مرکز تحصیل‌کرده ایران هستند، ۸۰ درصد کتاب‌های آن (با مواد شبه‌درسی ایران) با کمک ایران فراهم شده، و شخص آیت‌الله آصف محسنی، روابط نزدیکی با مرکز قم در ایران داشت (Kagan & Majedyar, 2012: 84).

ایران، افزون‌بر تاجیک‌ها و هزاره‌ها، با گروه طالبان نیز روابطی دارد که البته در مورد ابعاد آن دیدگاه‌ها و شواهد مختلفی وجود دارد. گفته شده است که نخستین شواهد مبنی بر حمایت ایران از طالبان به سال ۲۰۰۷ مربوط می‌شود که سلاح‌های تولید ایران در دسترس طالبان بود و در افغانستان استفاده شد (Kagan, 2012: 41). حمایت ایران از طالبان، در بردارنده کمک‌های نظامی (سلاح سبک، آرپی جی و حتی تمرین‌های نظامی در خاک ایران) است (Nader, 2014: 16). همچنین، برخی روابط ایران با طالبان را می‌توان در اسنادی که نیروهای نظامی افغان در ژانویه ۲۰۱۱ در استان کندز به آن دست یافتند و نشان می‌دهد که طالبان، وام بدون بهره از بانک ملی ایران دریافت کرده‌اند (Kagan, 2012: 86)، مشاهده کرد. همچنین، در سال ۲۰۱۱، دو عضو ارشد طالبان، یعنی طیب آغا، سخنگوی پیشین ملاعمر، و نیک محمد، معاون وزیر تجارت رژیم وقت طالبان، به تهران سفر کردند و در سال ۲۰۱۳ نیز طالبان اعلام کردند که دو عضو این گروه با دعوت مقامات ایرانی به تهران آمده‌اند (Koepke 2013: 24; Kutty, 2014: 145).

عبدالصمد استانکزی، استاندار پیشین فراه، نیز در مصاحبه با «رادیو سحر هرات» ادعا کرد که: «مخالفان حکومت افغانستان در کمپ مهاجران، به نام شمس‌آباد آموزش می‌بینند» (Tarzi, 2007: 4). گذشته از این موارد، در سال‌های اخیر، تعامل با طالبان و رویکرد تعاملی با این گروه، به جهت گیری غالب در سیاست خارجی ایران تبدیل شده است. باید توجه داشت که گذشته از مرحله همسویی ابتدایی میان ایران و ایالات متحده در مورد سقوط طالبان، کنشگری ایران و ایالات متحده در افغانستان، تعارض‌هایی داشته است؛ به گونه‌ای که بسیاری از تصمیم‌سازان و ژنرال‌های عرصه سیاست خارجی آمریکا، بر این نظر بوده‌اند که یکی از دلایل ناکامی آمریکا در افغانستان و عراق، سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی ایران بوده است (Zamani & Niyakuei, 2019: 102). هنگام قدرت‌گیری طالبان در سال ۲۰۲۱، ایران، موضعی رسمی علیه این گروه اتخاذ نکرد و حتی در برخی رسانه‌های حکومتی و جریان‌های سیاسی، قدرت‌گیری طالبان مترادف با سقوط آمریکا در منطقه تلقی و از آن استقبال شد. حتی مقاومت گروه‌های تاجیک و جنگجویان دیگر در پنجشیر در مقابل طالبان که با حمایت مستقیم پاکستان همراه بود، نیز در میان شگفتی بسیاری از

ناظران، موضعی جدی را در ایران در پی نداشت و به‌طور کلی، هیچ‌یک از قدرت‌های تأثیرگذار خارجی، از گروه‌های مقاومت‌کننده در پنجشیر حمایت نکردند.

ایران از همکاری و ارتباط با گروه‌های مخالف حکومت افغانستان، چند هدف را دنبال می‌کند: (۱) داشتن نفوذ و توان ایجاد فشار خارج از حکومت بر حکومت افغانستان؛ (۲) فشار آوردن به ایالات متحده و نیروهای ناتو؛ (۳) داشتن انتخاب جایگزین (در صورت تجربه دوباره دهه ۱۹۹۰) در افغانستان. عدم ثبات سیاسی حکومت افغانستان در کنترل قلمرو این کشور و جلوگیری از جابه‌جایی نیروهای هراس‌افکن خارجی بانفوذ در مرزها، تنها عاملی نبوده است که جمهوری اسلامی ایران را به مسلح کردن نظامی، حمایت مالی، تمرین و تجهیز طالبان و فرماندهان بانفوذ جهادی و حمله‌کننده‌های انتحاری واداشته است، بلکه ایران در پی اعمال فشار برای خارج کردن نیروهای نظامی خارجی از افغانستان نیز بوده (Pattanaik, 2013: 22) و گروه‌های هراس‌افکنی مانند داعش را در نقاط مرزی افغانستان و ایران سرکوب کرده است. ارتباط جمهوری اسلامی ایران با طالبان، از سال ۲۰۱۴ به این سو علنی‌تر شد. در سال ۲۰۱۶ ایران، میزبان چندین چهره مشهور طالبان در کنفرانس اتحاد اسلامی بود (Dorsey, 2017: 4). آصف ننگ، استاندار استان فراه، می‌گوید: «خانواده‌های اعضای برجسته گروه طالبان، در ایران مقیم شده و جنازه طالبان که در نتیجه جنگ در مرکز استان فراه کشته شده‌اند، به خانواده‌هایشان در ایران تحویل داده شده است» (Dai, 2017). افزایش حمایت ایران از طالبان، از سال ۲۰۱۴ به این سو می‌تواند متأثر از عقد پیمان امنیتی بین حکومت افغانستان و ایالات متحده از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴، یا ناکام و ضعیف نشان دادن ایالات متحده (به‌ویژه پس از خروج دونالد ترامپ از برجام) در باثبات‌سازی افغانستان باشد. از این دیدگاه، حمایت ایران از طالبان، با فراهم کردن سلاح و مهمات برای غرب افغانستان با هدف پرهزینه کردن حضور امریکایی‌ها در افغانستان انجام شده است (Kutty, 2014: 142). همچنین، این کنش می‌تواند به مبارزه با افزایش نفوذ داعش در افغانستان مرتبط باشد؛ زیرا فعالیت گروه داعش در افغانستان (یا پاکستان) با حمایت کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، تهدیدی راهبردی و ایدئولوژیک برای ایران به‌شمار می‌آید (Giustozzi, 2018: 39).

۱۲. حمایت پاکستان از بنیادگرایی مرتبط با افغانستان در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن

وجود گروه‌های اسلام‌گرا در پاکستان به سال ۱۹۴۷ مربوط می‌شود. ضیاءالحق، پس از به‌قدرت رسیدن در سال ۱۹۷۷، سیاست اسلامیزه کردن پاکستان و حمایت از گروه‌های اسلامی را درپیش گرفت. باید توجه داشت که تاریخ پاکستان در سال‌های بین ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۷، سرشار از بحران‌های قومی، جدایی‌طلبی، ناآرامی، کودتاهای نظامی و منازعه و جنگ با هندوستان بود. همچنین، چرخه‌ای از

سیاست‌های سکولار و دینی در این کشور نمود داشته است. ضیاءالحق تلاش کرد، نقش مذهب را در سیاست گسترش داده و تأثیرات چشمگیری بر جامعه شهری این کشور داشته است. طرح ضیاءالحق تا سال ۱۹۹۹ و به قدرت رسیدن ژنرال مشرف در پاکستان، عملی می‌شد؛ ولی از سال ۲۰۰۱ به این سو چالش امنیتی طالبان (اسلامیزه و رادیکالیزه شدن پشتون‌های ایالت خیبر پشتون‌خوا) دامنگیر دولت پاکستان شد.

بر اثر فشار ایالات متحده در سال ۲۰۰۴، دولت پاکستان ۸۰۰۰۰ سرباز را در مناطق قبیله‌ای، از جمله وزیرستان شمالی و جنوبی، مستقر کرد. در سال ۲۰۰۷، بیت‌الله مهسود، تمام طالبان پاکستانی را تحت رهبری واحد (خودش) درآورد و ملامحمد عمر نیز به‌عنوان رهبر تمام طالبان تعیین شد (Oztig, 2018: 6, 8, 10). همچنین، حکومت پاکستان با گروه طالبان پیمان بست و بسته شدن پیمان با حکومت پاکستان، برای طالبان مکان امن و شرایط سازماندهی دوباره، آموزش نظامی در مناطق قبیله‌ای زیر نظر حکومت فدرال و بلوچستان را فراهم کرد (Hodes & Sedra, 2007: 23). در نتیجه، در سال ۲۰۰۷، طالبان منسجم‌تر شده و تحت رهبری ملا عمر در خاک پاکستان درآمدند. از بین رفتن لانه‌های طالبان در پاکستان و انسجام دوباره این گروه (Akbarzadeh & Ibrahimi, 2019: 2) سبب افزایش ناراضی‌های پشتون‌های افغانستان از سال ۲۰۰۸ به این سو و زمینه‌ساز شکل‌گیری تهدیدهای امنیتی برای افغانستان شد. همچنین، از بین رفتن این لانه‌ها تا سال ۲۰۲۰، زمینه‌ساز ناکامی امریکا و ارتش افغانستان در مبارزه با این گروه شده است (Kolenda, 2019).

افزون‌براین، باید توجه داشت که نقش آفرینی هند در افغانستان از دید نخبگان پاکستانی به معنای محاصره شدن پاکستان بین هند و افغانستان است؛ بنابراین، پاکستان برای حفظ منافع خود در افغانستان، به برتری یافتن طالبان کمک کرد و کوشید به کمک این ابزار (اسلام‌گراها)، با نفوذ هند مبارزه کند (Kuhn, 2011: 68-69). نخبگان پاکستان، همواره تلاش کرده‌اند، با خروج نیروهای امریکایی از افغانستان، ابزاری برای مبارزه با نفوذ هند در افغانستان و جایگاه برتر را در جلوگیری از ناآرامی‌های ایالت بلوچستان در اختیار داشته باشند (Behuria, 2019: 132). گفتنی است، حکومت افغانستان در سال ۲۰۱۱، نخستین پیمان راهبردی را با دولت هند در راستای مبارزه با تروریسم، آموزش نیروهای نظامی افغان، و تجارت بین دو کشور امضا کرد و در این پیمان نیز بر تداوم همکاری هند با افغانستان از سال ۲۰۱۴ به این سو تأکید شد (Rama, 2011). هند با کمک ۳ میلیارد دلاری، پنجمین کمک‌کننده بزرگ به حکومت افغانستان در طول ۲۰ سال اخیر بوده است؛ بنابراین، با نظم گرفتن ارتش افغانستان و جان گرفتن نهادهای دیگر حکومت با حمایت ایالات متحده و هند از سال ۲۰۰۸ به این سو، میزان حملات انتحاری طالبان علیه نهادهای حکومت

افغانستان به شدت افزایش یافت و پاکستان از طالبان به‌مثابه قدرت بدیلی برای جلوگیری از نفوذ هند در افغانستان استفاده کرد (Young & Sahito, 2009: 9). پاکستان با حمایت از گروه‌های بنیادگرای مخالف دولت افغانستان در طول ۱۷ سال اخیر، در پی تحت فشار قرار دادن ایالات متحده، جلوگیری از به‌کارگیری مستقیم نیروی نظامی در کشمیر، و نفوذ در افغانستان در صورت خروج نیروهای خارجی از این کشور بوده است و هر سه هدف، در افزایش بروز تهدیدهای امنیتی در افغانستان نقش داشته‌اند. گفتنی است، دگرگونی‌های اخیر در افغانستان و قدرت‌یابی طالبان، شکستی جدی برای منافع هند، که روابط ویژه‌ای با دولت پیشین افغانستان داشت، به‌شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که بسیاری هند را زیان‌دیده‌ترین بازیگر منطقه‌ای تحولات افغانستان قلمداد می‌کنند (.../per.euronews.com/2021/08/29/taliban-...).

شاخه اطلاعات ارتش پاکستان، مسئولیت حمایت از گروه‌های مخالف حکومت افغانستان، به‌ویژه طالبان، را به‌عهده دارد و پاکستان با حمایت از گروه‌های بنیادگرا، تهدیدهای امنیتی ناشی از افراط‌گرایی را به‌سوی هند و افغانستان سوق داده و به‌نفع دولت پاکستان دفع می‌کند. پاکستان در طول ۲۰ سال گذشته، از طالبان افغان، که دارای دو سطح رده بالا و پایین است، حمایت کرده است. محل استقرار سطح رهبری (رده‌بالا) این گروه، پاکستان است. سطح رهبری طالبان، در بردارنده فرماندهان کلیدی نظامی، سیاسی، و ایدئولوژیک است که بر جهاد به‌عنوان ابزار برپاکنده شریعت اسلامی، خروج نیروهای خارجی از افغانستان، و مبارزه با رهبران موردحمایت غرب تأکید دارند (Jones, 2008: 42). فعالیت سطح رهبری طالبان افغانستان، توسط شورای کوئته و شبکه حقانی، به‌ترتیب در استان‌های هلمند، قندهار، زابل، ارزگان و لوگر، پکتیا، پکتیکا، و کابل هماهنگ می‌شود (Seddiq, 2011: 20). سطح رده‌پایین طالبان، در بردارنده هزاران جنگجوی محلی است که الزاماً ایدئولوژیک نیستند، و عوامل قومی و نارضایتی‌های محلی، نقش مهمی در بسیج آن‌ها داشته است.

پاکستان به دو شکل: (۱) حمایت بخشی از اداره‌های رسمی پاکستان مانند شاخه اطلاعات ارتش پاکستان از طالبان و گروه‌های واپس‌گرا؛ (۲) آزادی فعالیت طالبان و گروه‌های واپس‌گرا در خاک پاکستان، از طالبان افغانستان حمایت می‌کند. شاخه اطلاعاتی ارتش پاکستان، در موارد زیر از طالبان و گروه‌های هراس‌افکن دیگر حمایت می‌کند:

- مداوای مجروحان طالبان و گروه‌های هراس‌افکن دیگر و پیشکش کردن خدمات پزشکی به این

گروه‌ها؛

- آموزش نیروهای طالبان و گروه‌های هراس‌افکن دیگر در اردوگاه‌های پاکستان؛

- ارائه اطلاعات به گروه‌های هراس افکن؛
- انجام کمک‌های مالی؛
- کمک‌های لجستیکی برای عبور از مرز.

همچنین، طالبان اجازه دارند که به فعالیت‌های خود در خاک پاکستان ادامه دهند. طالبان، مهمات، ابزار جنگی، و تدارکات مورد نیاز خود را از طریق پاکستان به افغانستان منتقل می‌کند. بیشتر عاملان حملات انتحاری از اردوگاه مهاجران افغان در پاکستان به افغانستان می‌آیند. در واقع، گروه‌های هراس افکن افغان از پاکستان به‌عنوان پایگاه عملیات تهاجمی استفاده می‌کنند. طالبان که در استان‌های قندهار، هلمند، ارزگان، و زابل فعالیت می‌کنند، دارای شبکه ارتباطی با مناطق بلوچستان و قبیله‌های زیر نظر دولت فدرال پاکستان هستند. طالبان افغان با مناطق یادشده، همسانی‌های قومی دارند و در نتیجه، قبیله‌های ساکن در مناطق یادشده از آن‌ها حمایت می‌کنند (Jones, 2008: 53-67). افزون‌براین، گروه طالبان تلاش می‌کند تا در رقابت مسلحانه با حکومت افغانستان، از گروه‌های داخلی، ارتش، و مناطقی از پاکستان که دارای همسانی‌هایی با این گروه هستند، حمایت کسب کند. کسب حمایت پاکستان، موجب افزایش حملات خشونت‌بار این گروه در افغانستان و زیر سؤال رفتن ظرفیت سیاست‌سازی نخبگان و مشروعیت حکومت شده و حکومت افغانستان را از حکومتی چندپاره، به‌سوی حکومت دستخوش بی‌نظمی سوق داده است.

جدول (۵): گروه‌های همکار با شاخه خراسان داعش

شماره	نام گروه	همکاری ایدئولوژیک	همکاری حمل و نقل	همکاری عملیاتی
		تعهد وفاداری	تشریک منابع	حملات مشترک
۱	دسته باجور (تحریک طالبان پاکستان)	بله		
۲	دسته اورکنزی (تحریک طالبان پاکستان)	بله		
۳	حرکت اسلامی ازبکستان	بله	بله	بله
۴	دسته جندالله (تحریک طالبان پاکستان)	بله	بله	بله
۵	انصار المجاهدین	بله		
۶	انصارالخلافت والجهاد	بله	بله	

پاکستان، تنها از طالبان، به‌عنوان گروه مخالف حکومت افغانستان، حمایت نمی‌کند، بلکه با گروه‌های دیگری مانند شاخه خراسان داعش نیز ارتباط دارد؛ زیرا طالبان پاکستانی و گروه‌های بنیادگرای

دیگری که حکومت پاکستان با آن‌ها به توافق رسیده است (Fair, Crane et al, 2010: 86)، با شاخه خراسان گروه داعش (جدول شماره ۵) تعهد ایدئولوژیک، همکاری حمل‌ونقل، و عملیاتی دارند (Jadoon, 2018: 54).

ژنرال لطف‌الله مشعل (استاندار پیشین لغمان، سخنگوی پیشین وزارت کشور، ریاست امنیت ملی و شورای امنیت ملی افغانستان)، درباره ارتباط گروه داعش با شاخه اطلاعات ارتش پاکستان، بر این نظر است که «آی‌اس‌آی» در داشتن راهبرد درازمدت و مدون با استفاده از گروهک‌های «نیابتی» به منظور حفظ منافع و تهدید غیرمستقیم رقبای منطقه‌ای پاکستان، تجربه چهار ساله دارد. حمایت پاکستان از گروه‌هایی مانند طالبان و شاخه خراسان گروه داعش، نتایجی مانند نامحسوس شدن دولت ملی مدرن در افغانستان را به همراه داشته، مشروعیت و حاکمیت دولت را به چالش کشیده، و به ظرفیت سیاست‌سازی امنیتی و هماهنگی آن توسط نخبگان سیاسی آسیب رسانده است.

۱۳. نقش ایالات متحده در شکل‌گیری چالش‌های امنیتی در افغانستان

ایالات متحده نیز با راه‌اندازی حملات هواپیماهای بی‌سرنشین برای از بین بردن اعضای گروه طالبان، دچار اشتباه‌هایی در دریافت اطلاعات و هدف قرار دادن مردم عادی شد. این حملات، تلفات انسانی بسیاری را داشت و سبب بی‌اعتمادی مردم روستایی به دولت افغانستان و حضور نیروهای نظامی خارجی شد و یکی از دلایل ایجاد احساسات ضد امریکایی در افغانستان بود که طالبان نیز برای بسیج و افزایش نیروی انسانی از این موضوع بهره برد و جمهوری اسلامی افغانستان را به چالش کشید. گفتنی است، میزان تلفات انسانی ناشی از حمله هواپیماهای بی‌سرنشین امریکایی، تا سال ۲۰۱۴، در جدول شماره (۶) آمده و رقم واقعی آن با توجه به دگرگونی‌های سیاسی افغانستان، تا سال ۲۰۲۱ بسی فراتر از این برآوردها است.

جدول (۶): میزان تلفات انسانی ناشی از حمله هواپیماهای بی‌سرنشین

حملات هواپیماهای بی‌سرنشین				
شماره	محل	تعداد تلفات	سال	عملیات
۱	روستای ککرک، استان ارزگان	۸۱ نفر	۲۰۰۱	هواپیمای بی‌سرنشین
۲	روستای سیاه سنگ، استان ارزگان	۸۳ نفر	۲۰۰۱	هواپیمای بی‌سرنشین
۳	شهرستان شندند، استان هرات	۵۷ نفر	۲۰۰۷	هواپیمای بی‌سرنشین
۴	روستای گرني، غرب افغانستان	۱۴۷ نفر	۲۰۰۹	هواپیمای بی‌سرنشین
۵	استان خوست	۱ بزرگ قبیله	۲۰۰۲	با گلوله کشته شد
۶	استان غزنی	۹ کودک	۲۰۰۴	هواپیمای بی‌سرنشین

Source: Gall, 2014: 87,88, 89, 92

در دوران اواما برای مبارزه با بسیج نیروی انسانی توسط طالبان، از گزینه افزایش نیروهای نظامی و غیرنظامی امریکایی برای سرکوب طالبان و کارآمدسازی حکومت افغانستان استفاده شد؛ ولی این گزینه به دلیل تقلب‌های انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۹ و شورای ملی ۲۰۱۰، و تکیه امریکا به فرماندهان جهادی (همراه با افزایش فساد) برای سرکوب طالبان به نتیجه نرسید و در نتیجه، نظم سیاسی مدرن، مشروع، و نیرومندی در این کشور شکل نگرفت (Peceny & Bosin, 2011: 604-5). در شرایطی که حکومت افغانستان با مشکلات مشروعیت دست‌وپنجه نرم می‌کرد، طالبان (و همچنین، پاکستان) برای برنده شدن در جنگ افغانستان، منتظر خروج نیروهای بین‌المللی بودند. با کاهش تعهدات ایالات متحده از سال ۲۰۱۴ به این سو، ایالات متحده توان چانه‌زنی و فشار آوردن بر طالبان، پاکستان، و حکومت افغانستان را برای انجام گفت‌وگوهای صلح، پایان دادن به جنگ، یا سرکوب طالبان، از دست داد؛ بنابراین، طالبان بیشتر روحیه گرفته و نیروهای نظامی دولت افغانستان روحیه خود را بیش از پیش از دست دادند و میزان تلفات نیروی نظامی در جنگ با طالبان افزایش یافت (Behuria, 2019:130). دولت ترامپ نیز برای پایان دادن به جنگ یا خروج نیروهای امریکایی از افغانستان، از گزینه مذاکره و عقد قرارداد با طالبان استفاده کرد. ترامپ بیش از حد به نقش طالبان اهمیت می‌داد که نتیجه آن، افزایش مشروعیت سیاسی این گروه بود. طالبان نیز برای در اختیار داشتن ابزار فشار قدرتمندتری بر سر میز مذاکره با ایالات متحده و حکومت افغانستان، در سال ۲۰۱۹، میزان استفاده از خشونت، دست‌به‌دست‌سازی شهرستان‌ها، و جدال مسلحانه را افزایش داد. سرانجام، جو بایدن، زمان خروج نیروهای امریکایی از افغانستان را پایان اوت ۲۰۲۱ اعلام کرد و پیش از خروج کامل امریکایی‌ها از افغانستان، جمهوری اسلامی افغانستان فروپاشید. گفتنی است، خروج سریع و بی‌برنامه بایدن از یک سو، انگیزه مقاومت در میان ارتش و نهادهای دولتی را تضعیف کرد و از سوی دیگر، میلیاردها دلار ابزار نظامی را برای طالبان به ارمغان آورد. این خروج سراسیمه، در داخل ایالات متحده نیز با انتقادهای گسترده‌ای روبه‌رو و به یکی از تاریک‌ترین نقاط سیاست خارجی بایدن تبدیل شد. در واقع، تنها ۲۰ سال پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و در شرایطی که اهمیت خاورمیانه و افغانستان در سیاست خارجی امریکا روبه‌افول نهاده بود، طالبان موفق شد، در نبود هرگونه جایگزین قدرتمند داخلی و مخالف قدرتمند خارجی، کنترل افغانستان را به دست گیرد و کشورهای ایران، ترکیه، چین، و روسیه را برای شرکت در مراسم اعلام دولت جدید دعوت کند.

نتیجه‌گیری

با در نظر داشتن دیدگاه بوزان درباره امنیت دولت‌ها و تأکید بر ایده دولت ملی، نهادهای تجلی‌بخش و

ایدئولوژی آن، می‌توان به این نتیجه رسید که میزان انسجام سیاسی-اجتماعی در افغانستان، به دلیل جنگ‌هایی که این کشور از سال ۱۹۷۸ به این سو با آن درگیر بوده و همچنین، تنوع جامعه افغانستان، که موجب قطبی شدن سریع جامعه شده است، پایین است. پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی در افغانستان، به معنای ناهمسویی دیدگاه‌های مردم و نخبگان سیاسی این کشور درباره ایده دولت ملی است. نهادهای موجود که در قالب حکومت افغانستان تجلی یافته‌اند، نتیجه اجماع نظر درباره دولت ملی نیستند و چند ایده (ناشی از قومیت مانند ترک‌تبار، پشتون، هزاره، و تاجیک، و مذهب مانند حزب اسلامی، طالبان، و شاخه خراسان داعش) با هم و با ایده‌ای که دولت ملی افغانستان بر آن استوار است، رقابت یا رقابت مسلحانه می‌کنند. وجود طرفداران چندین ایده که می‌توانند جایگزین هم باشند (دولت، نهادها، و ایدئولوژی دولت) موجب بروز ناهماهنگی بین نهادهای حکومت با باورهای بخشی از مردم افغانستان شده و نتایج نابودکننده‌ای برای دولت و نهادهای افغانستان داشته است.

با نگاهی به بحث‌های محمد ایوب درباره امنیت در دولت‌های جهان سوم و تهدیدهای ایجادشده برای رژیم یا حکومت‌های جهان سوم، به این نتیجه می‌رسیم که گسترش فعالیت‌های هراس‌افکنانه و خشونت‌بار، نخبگان سیاسی (برهان‌الدین ربانی، فوزیه کوفی، احمد ولی کرزای و جنرال عبدالرازق)، نهادهای حکومتی (نهادهای اجرایی و نهاد قوه قضائیه) و ایدئولوژی نظام حاکم را هدف قرار داده است و این تهدیدها، از سوی عوامل داخلی ایجاد شده است، نه حمله یک کشور خارجی. افزون‌براین، نخبگان سیاسی حکومت افغانستان در جلوگیری و مهار این فعالیت‌ها که سبب کاهش مشروعیت و توان سیاست‌سازی و تطبیق سیاست‌های امنیتی می‌شد، موفق نبوده‌اند که این نکته نیز ابعاد داخلی دارد. این شرایط، گواه این مطلب است که تهدیدهای امنیتی ایجادشده برای حکومت افغانستان، از سال ۲۰۰۸ به این سو افزایش یافته است.

سرانجام، با توجه به دیدگاه ریچارد لیتل درباره دولت‌ها و محیط امنیتی آن‌ها، به این نتیجه می‌رسیم که بین افغانستان و دو کشور همسایه آن (ایران و پاکستان)، محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن حاکم است. در این محیط امنیتی، از یک سو، گروه‌های داخلی افغانستان (تاجیک‌ها، هزاره‌ها، طالبان، و شاخه خراسان داعش) تلاش کرده‌اند تا برای چیره شدن بر یکدیگر و به دست آوردن کنترل نهاد حکومت، دست به رقابت/رقابت مسلحانه بزنند و حمایت کشورهای ایران و پاکستان را جلب کنند و از سوی دیگر، دولت‌های ایران و پاکستان، برای سرایت نکردن تهدیدهای امنیتی نظامی (وجود پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در خاک افغانستان) و سیاسی (نفوذ داعش در مناطق غرب افغانستان و جدایی طلبی ایالات بلوچستان و خیبر

پشتون‌خواه پاکستان) در تلاش برای حمایت از گروه‌های داخلی افغانستان (طالبان) بوده‌اند. حمایت ایران و پاکستان از گروه‌های مخالف حکومت افغانستان یا تلاش این گروه‌ها برای کسب حمایت دو دولت یادشده، موجب قطبی‌تر شدن جامعه افغانستان شده و تضعیف انسجام سیاسی اجتماعی افغانستان، دگردیسی حکومت چندپاره این کشور به سوی حکومت دستخوش بی‌نظمی، کاهش مشروعیت دولت افغانستان نزد مردم عام و دولت‌های بیرونی، و نابود شدن حس وجود دولت در افغانستان را به همراه داشته است. در واقع، ترکیب پیچیده و درهم‌تنیده‌ای از بحران مشروعیت و ناکارآمدی دولت افغانستان در سال‌های پس از ۲۰۰۸، در کنار ایجاد تغییراتی در جهت‌گیری بازیگران خارجی (از جمله ایالات متحده و ایران) که هر یک متأثر از عوامل گوناگونی بوده است، زمینه تضعیف دولت، قدرت‌گیری گروه‌های مخالف، به‌ویژه طالبان، و بروز بحران‌های امنیتی در افغانستان را فراهم کرده است. بی‌تردید، ناکامی دولت‌سازی از بالا و بی‌توجهی غرب به پیچیدگی‌های این جامعه، در کنار خروج سراسیمه آمریکا از افغانستان، چنین وضعیتی را رقم زده است.

منابع

- Abdollah Khani, A. (2009). *The Theories of Security*. The Abrare Moaser. (In Persian)
- Akbar S & Akbar, Z (2011). *Elections and Conflict in Afghanistan*, Friedrich Ebert Stiftung.
- Akbarzadeh, S. (2014). "Iran's Policy towards Afghanistan: In the Shadow of the United States, SAGA Publications", *Journal of Asian Security and International Affairs*, available at: <https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/2347797013518402>.
- Akbarzadeh, S & Ibrahimi. N. (2019). "The Taliban: a new proxy for Iran in Afghanistan?" *Third World Quarterly*. 41:5, 764-782, DOI: 10.1080/01436597.2019.1702460.
- Ayoob, M (1991). "The Security Problematic of the Third World". Mohammed Ayoob, Article review, *World Politics* / Volume 43 / Issue 02.
- Ayoob, M (1995). *The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict and the International System*, Lynner Rienner.
- Bahoosh Fareghi, M & Zanganeh, P (2016). "The Examination of Nation- State Building in the Afghanistan Post Soviet Era. *Politics Journal of Tarbiat Modaraes University*, Vol3. Issues9.pp25-40 (In persian)
- Barfield, T (2010). *Afghanistan a Cultural and Political History*, Princeton University.

- Bjerre, C.J. (2011). *Strained Alliances: Iran's Troubled Relations to Afghanistan and Pakistan*, Danish Institute for International Studies.
- Behuria, A (2019). *US-Taliban Talks for Afghan Peace: Complexities*. Strategic Analysis.
- Buzan, B. (1983). *People, States and Fear: National Security Problem in International Relations*. Wheatsheaf Books
- Bhatia, M & Sedra, M (2008). *Afghanistan, Arm and Conflict*. Routledge.
- Buzan B & Richard, L. (2000). *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*. Oxford university press.
- Fair, C, Crane, K, Chivvis, C.S, Puri, S & Spirtas, M (2010). *Pakistan Can the United States Secure an Insecure State?*, RAND Corporation.
- Clark K & Bijlert, M.V (2019). "Afghanistan's 2019 Election (13): Observations from Kandahar, Takhar, Wardak and Balkh (2019). *Afghanistan Analysis Network*. Report
- Cordesman A. H. (2016). "Afghanistan: The Uncertain Impact of a Year of Transition", CSIS. Available at: <https://www.csis.org/analysis/afghanistan-uncertain-impact-year-transition-0>.
- Dai, H. (2017). "Analysis: Iran's Game Plan in Afghanistan". <https://english.alarabiya.net/features/2017/01/17/Analysis-Iran-s-game-plan-in-Afghanistan>.
- Dorsey J M. (2017). "In Shadowy Covert Wars, Iran Takes Center Stage, Begin-Sadat Center for Strategic Studies", *BESA Center Perspectives Paper*, No. 641.
- European Asylum Office (2016). *Afghanistan Security Situation Update*. Country of Origin Information Report.
- Gall, C. (2014). *The Wrong enemy: America in Afghanistan, 2001-2014*. Houghton Mifflin Harcourt.
- Gall, C. (2017). "Tehran's Turn: In Afghanistan, US Exits, and Iran Comes". *New York Times*, August 5, available at: <https://www.nytimes.com/2017/08/05/world/asia/iran-afghanistan-taliban.html>.
- Gampert, D & Gordon, J. (2008). *War by other Means: Building Complete and Balanced Capabilities for Counterinsurgency*, National Defense Research Institute, RAND.
- Giustozzi, A. (2018). *IS-Khorasan Towards Financial Autonomy*. Centre for Research and Policy Analysis.
- Hamshahri Online (2011). "Iran Opposes U.S Afghanistan Strategic Pact". <https://www.hamshahrionline.ir/news/150185/>.
- Hodes C. & Sedra M. (2007). *Chapter Two: Spoiler Groups and the anti*

- government Insurgency*. The Adelphi Papers.
- Irwin L G. (2012). *Disjointed Ways, Disunified Means: Learning from America's Struggle to Build an Afghan Nation*. Strategic Studies Institute, Report, US Army War College
- Jadoon A. (2018). *Allied & Lethal: Islamic State Khorasan's Network and Organizational Capacity in Afghanistan and Pakistan*. US Military Academy, Combating Terrorism Center at West Point.
- Jone S. G. (2008). "Counterinsurgency in Afghanistan: RAND Counterinsurgency Study". *RAND Corporation*. Vol. 4.
- Kagan F. W. et al (2012). *Iranian Influence in the Levant, Egypt, Iraq and Afghanistan*. Institute for the Study of War.
- Koehler J ; Gosztonyi, K & Bohnke, J R. (2011). *Conflict and Stability in Afghanistan: Mythological Approaches*. ResearchGate
- Koepke B. (2013). *Iran's Policy on Afghanistan: The Evolution of Strategic Pragmatism*. Stockholm International Peace Research Institute, Solna.
- Kolenda, C. D. (2019). "Slow Failure: Understanding America's Auagmire in Afghanistan". *Journal of Strategic Studies*.
- Krause K. (1998). "Theorizing Security, State Formation and the 'Third World' in the Post-Cold War World The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict and the International System by Mohammed Ayoob". *Review of International Studies*, Vol. 24, No. 1.
- Kuhn F. P. (2011). "Less is More: International Intervention and the Limits of External Stabilization". *Canadian Foreign Policy Journal*.
- Kutty S. N. (2014). "Iran's Continuing Interests in Afghanistan". *The Washington Quarterly*. 37:2, 139-156, DOI: 10.1080/0163660X.2014.926214.
- Malaiz, D (2015). "Afghanistan: Overview of Sources of Tension with Regional Implication 2015", CIDOB Policy Research Project. Available at: https://www.cidob.org/en/publications/publication_series/project_papers/stap_rp/policy_research_papers/afghanistan_overview_of_sources_of_tension_with_regional_implications_2015.
- Molazehi, A. (2015) "The Differences Between Taliban and Islamic State form the Perspective of an Afghanistan Expert". *IRNA*. Available: <https://www.irna.ir/news/81630410>. (In persian)
- Nader A. et al (2014). "Iran's Influence in Afghanistan: Implications for the U.S. Drawdown". *RAND Corporation*.
- Niakooee, S. A (2013). "Contemporary Arab Uprisings: Different Processes and Outcomes". *Japanese Journal of Political Science*. Vol 14. Issues3. 421-445.

- DOI: <https://doi.org/10.1017/S1468109913000170>.
- Olivier, O (2003). "Afghanistan: Internal Politics and Socio-Economic Dynamics and Grouping", *UNHCR Emergency & Security Service*. CNRS, Paris.
- Oztig, L. I. (2018). "Pakistan's Border Policies and Security Dynamics along the Pakistan-Afghanistan Border". *Journal of Borderlands Studies*, 35:2, 211-226, DOI: 10.1080/08865655.2018.1545598.
- Pattanaik S.S. (2013). *Afghanistan and Its Neighborhood in Search of a Stable Future*. Institute for Defense Studies and Analyses (IDSA).
- Peceny M & Bosin Y. (2011). *Winning with warlords in Afghanistan, Small War & Insurgencies*, 22:4, 603-618, DOI: 10.1080/09592318.2011.599166.
- Rama, L (2011). "India and Afghanistan Sign Security and Trade Pact". *washingtonpost*. Available at: www.washingtonpost.com/world/asia-pacific/india-and-afghanistan-sign-security-and-trade-pact/2011/10/04/qlQAHLOOLL_story.html.
- Saikhal A. (2013). *Afghanistan Attitude toward the region*. Palgrave Macmillan.
- Security Council, S/2011/55, Report of the Secretary-General on Children and Armed Conflict in Afghanistan, UN.
- Seddiqie Q. (2011). *Pakistan's Future Policy Towards Afghanistan: A Look at Strategic Depth, Militant Movements and the role of India the US*. Danish Institute for International Studies.
- Tarzi A. (2007). "Afghanistan: Kabul Mulls Relations with Iran". Radio Free Europe. Available at: <https://www.rferl.org/a/1075333.html>.
- Thaler D. E, et al (2008). *Future U.S. Security Relationships with Iraq and Afghanistan: U.S. Air Force Roles*. Rand Corporation.
- The Situation in Afghanistan and Its Implications for International Peace and Security, A/65/783–S/2011/120*, General Assembly & UNSC, report of Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/66/369–S/2011/590, General Assembly & UNSC, Report of secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/73/374–S/2018/824, General Assembly & UNSC, 2018, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/68/910–S/2014/420, General Assembly & UNSC, Agenda item 37.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/74/582–S/2019/935, General Assembly & UNSC, 2019, Report of the Secretary –General.

- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/74/348-S/2019/703, General Assembly & UNSC, 2019, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/64/911-S/2010/463, General Assembly & Security Council, Report of Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/64/364-S/2009/475, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/63/751-S/2009/135, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and Its Implications for International Peace and Security, A/71/932-S/2017/508, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/70/775-S/2016/218, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The situation in Afghanistan and Its Implications for International Peace and Security, A/64/613-S/2009/674, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/73/624-S/2018/1092, General Assembly & UNSC, 2018, Report of the Secretary General.
- Therme C. (2014). Afghanistan – Explaining the Presidential Election Stalemate: Foreign Interference and Local Political Culture, School for Advanced Studies in Social Sciences. Available at: <https://presidential-power.net/?p=1828>.
- UNAMA, (2018). Protection of Civilians in Armed Conflict: Election-Related Attacks and Abuses during the Initial Voter Registration Period, UNAMA & Human Rights Service, available at: <https://reliefweb.int/report/afghanistan/protection-civilians-armed-conflict-election-related-attacks-and-abuses-during>.
- Wilde A. (2009). "Continuity and Hiatus: Structural patterns of Iran Policy in Afghanistan". *Internationales Asien forum*, Vol. 40. No. 1-2.
- Worden, S. (June 14, 2018). "Iran and Afghanistan's Long, Complicated History". United States Institute of Peace, available at: <https://www.usip.org/publications/2018/06/iran-and-afghanistans-long-complicated-history>.

- Young S. A. & Sahito, I. H (2009). "Reviving the United States' Commitment to Pakistan and Afghanistan". *Journal of Strategic Security*, Vol. 2, No 4.
- Zamani, M & Niyakuei, S.A (2019), "A Survey on the Factors Affecting the Exit of the United States from the JCPOA". *Research Letter of International Relations*.12(45).pp85-110, available at: <http://dx.doi.org/DOR:20.1001.1.24234974.1398.12.45.4.5>.